



پیام بریج

سال سیام

اکتبر - نوامبر - دسامبر ۲۰۱۲

شماره‌های ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵



ایشان و رب خانہ مبارک در حضور انور سرور افسانہ فرخ و بی بی فرخ بودہ استہ اندر مع بدنام فرخ و انور
۲۹ محرم ۱۳۳۰ شفا سداق ۱۹۲۰

پیام بدیع

سال سی ام

شماره های ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵

سال ۱۶۹ بدیع

۱۳۹۱ شمسی

اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۲

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مناجات
۳	لوح مبارک
۵	پیام بیت العدل اعظم
۹	هدیه یزدانی
۱۰	نگاهی به گذشته
۱۳	شعر (ای بهاء الله)
۱۴	شعر به مناسبت تولد حضرت اعلی
۱۵	تأملی به معنای بهائی بودن
۲۰	مناقب روحانی حضرت شوقی ربانی
۲۶	سرّ تنکیس
۲۸	مرقومه محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا
۳۱	برخی از تازه‌های دیانت بهائی
۴۱	رساله سیاسیّه
۴۸	خاطرات جناب بوگو جیاگری
۵۱	مقدمه‌ای در باب مسائل محیط زیست
۵۸	شعر (در دل خبری هست)
۵۹	نقد بخشی از کتاب امیر کبیر
۶۲	نوروز
۶۵	توضیحی بر شرح حال امه‌الله لیلا بهشتی
۶۹	به یاد سیمین دُخت ثابت (کروه‌آ)
۷۳	خانم ظاهره غفاری
۷۶	مشهدی عباس

هوالله

ای پروردگار مهربان شرق در هیجان است و غرب در موج بی پایان نفحات قدس در انتشار و انوار شمس حقیقت از ملکوت غیب ظاهر و آشکار ترتیل آیات توحید است و تموج رایات تجرید بانگ سروش است و نهنگ محویت و فنا در خروش از هر کرانه فریاد یابهاءالابهی بلند و از هر طرف ندای یا علی الاعلی مرتفع ولوله ئی در جهان نیست جز غلغله جلوۀ دلبر یکتا و زلزله ئی در عالم نه جز اهتزاز محبت محبوب بی همتا احبای الهی در جمیع دیار با نفس مشکبار چون شمع روشنند و یاران رحمانی در جمیع اقالیم مانند گل های شکفته از طرف چمن دمی نیاسایند و نفسی برنیارند جز به ذکر تو و آرزوئی ندارند جز خدمت امر تو چمنستان حقیقت را بلبل خوش الحانند و گلستان هدایت را شکوفه های معطر بدیع الالوان خیابان حقایق را طراحی گل های معانی نمایند و جویبار هدایت را مانند سرو روان بیارایند افق وجود را نجوم بازغند و مطالع آفاق را کواکب لامع مظاهر تأییدند و مشارق نور توفیق ای خداوند مهربان کل را ثابت و مستقیم بدار و الی الابد ساطع و لامع و پُر انوار کن تا هر دم از گلشن عنایت نسیمی وزد و از یم موهبت شبنمی رسد رشحات سحاب محبت طراوت بخشد و نفحات گلشن وحدت مشامها معطر کند ای دلبر آفاق پرتو اشراقی ای محبوب جهان جلوۀ جمالی ای قوی قدیر حفظ و امانی ای ملیک وجود ظهور قدرت و سلطانی ای خداوند مهربان در بعضی بلدان اهل طغیان در هوج و موجند و مُحَرِّکین بی انصاف شب و روز در اعتاف ظالمان چون گرگ در کمین و اغنامی مظلوم و بی ناصر و مُعین غزالان بر وحدت را

کلاب در پی تذران کوهسار هدایت را غرابان حسد در عقب ای پروردگار حفظ و حمایت فرما ای حافظ حقیقی صیانت و حمایت کن در پناه خویش محروس دار و به عون خود از شرور مصون بدار توئی حافظ حقیقی و حارس غیبی و نگهبان ملکوتی و مهربان آسمانی.

ع ع

هوالبهی

ای بنده صادق حق صبح حقیقت آچلدی و نور معرفت پارلادی و آثار حق نور سحر کبی آفاقه منتشر اولدی و ندای الهی مرتفع اولدی و صیت مظهر کامل و فیض شامل جهانی قاپلدی ارکان عالم متزلزلدر و بنیه آدم متزعزعدر اهل غفلت حالا خوابگاه جهانده مست لایقعل در.

ع ع

هوالله

هر بیتی که در آن ذکر بهاءالله شود مبارک گردد و برکت یابد موهبت الهیه بر آن خانه نازل شود نور الهی بر آن بتابد و نفتات روح در آن دمیده شود لهذا امیدم چنان است که خانه تو مبارک شود، خانه آسمانی گردد همیشه در این خانه ذکر بهاءالله بلند باشد و تعالیم بهاءالله از این خانه به سایر خانه‌ها انتشار نماید امیدم چنین است

خاندان گندم پاک کن

امه الله فاطمه بگم امه الله طوبی بیگم امه الله راضیه بیگم
 امه الله بیگم آغا امه الله قمر آغا امه الله خانم آغا امه الله نصرت
 امه الله حبیبه سلطان علیهن البهاء الابھی

ای خاندان آن شخص جلیل سرور این دودمان را هرچند لقب گندم پاک کن بود مقصود این حنطه نیست گندمی است که حضرت آدم روضه رضوان را بدان بفروخت برکت آسمانیست و غذای رحمانی آن بنده الهی با ایمان کامل به ساحت نقطه اولی حضرت اعلی روحی له الفداء مثول یافت وقتی که شیخ حسن نجفی مجتهد شهیر با یال و کوپال چون جناب حاجی ملا هادی از آن نور مبین و نبأ عظیم روی بتافت اینست که حضرت اعلی روحی له الفداء می فرماید که شیخ حسن محروم شد و گندم پاک کن محرم راز گردید. یجعل اعلامک اسفلکم و اسفلکم اعلامکم و ملا هادی دولت آبادی خویش را از زمره علما می شمرد و خویش را میزان حق و باطل می گماشت و بر منابر چنانچه می دانید و عموم اهل اصفهان شاهد، تبری از حضرت اعلی می کرد ای اهل انصاف ببینید چه خبر است بر منابر تبری و در محافل خفیه ازلی با وجود این ادعای سروری اصفیا این عدم انصاف و فرط اعتساف از کجا باری الحمد لله علم حضرت مقصود در شرق و غرب بر موج و در ترک و تاجیک و اروپا و افریک و هند و امریک شلیک یا بهاءالابھی بلند است رغماً عن عنف کل ملحد این ساحران مهین این را آرزو که مقابلی به شعبان مبین نمایند و این خفاشان را مقصد چنان که مهر درخشنده پنهان کنند هیئات هیئات بقول ملا می بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم

این علقه مضغه‌ها که به نفاق دعوی مذهب جعفری نمایند و خویش را از متعصب‌ترین شیعیان شمرند و به باطن زمزمه حزب بیان نمایند و ادعای برتری بر دیگران داوری دارم خدایا من که را داور کنم احبای الهی در میدان شهادت کبری عَلم یا بهاء‌الابهی بلند نمایند و این حزب چون به حفره خفا دوند در کمال خوف و خشیت و حفظ تن تشکیل انجمن کنند و یکدیگر را ستایش نمایند یکی به دیگری گوید که تو شیر ژبانی و دیگری گوید تو هژیر بیانی و دیگر گوید تو فیل منگلدش هندوستان اظهار شجاعت و بصالت نمایند ولی در میدان امتحان چون روبهان ترسان و لرزان و هراسان و گریزان ملاحظه کنید که رأیت حق چگونه بلند است و همت باطل چه قدریست همین کفایت می‌کند و علیکن البهء‌الابهی



پیام بیت‌العدل اعظم

۱۴ شهرالجمال ۱۶۹، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱،

پیروان حضرت بهاء‌الله در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند

نزدیک شدن سالگرد دستگیری غیرقانونی اعضای هیئت سابق یاران و کارکنان مؤسسه علمی آزاد، یادآور تزییقات وارده بر آن عزیزان و دیگر احتیای جانفشان مهد امرالله است. چهار سال از مسجونیت اعضای هیئت سابق یاران می‌گذرد. مبارزه سرسختانه با تلاش آرام جوانان بهائی برای دسترسی به تحصیلات عالی هم‌چنان ادامه دارد و خادمان مؤسسه علمی در واقع به جرم کمک به گسترش آموزش و پرورش و ترویج علم و دانش در زندان بسر می‌برند.

اگرچه وسعت این بی‌عدالتی‌ها حس هم‌دردی ناظران آگاه را در سراسر عالم برانگیخته، ولی ستمی که همواره نسبت به اعضای جامعه بهائی ادامه داشته شدت یافته و ابعاد موحش و غیرانسانی آن کودکان و نوجوانان را نیز در بر گرفته است. مردم جهان با تعجب و تأثر شاهد آن بودند که اخیراً طفلی دو ساله با مادر روانه زندان گشت و چند روزی را در بند گذراند. فردی که مقام مقدس معلم را بر خود نهاده، در محیط مدرسه کودک معصومی را به جرم عدم شرکت در نماز جماعت، بی‌رحمانه مورد ضرب و شتم قرار داد و دست نحیف او را سوزاند. مأمورین دولت به زور وارد منزلی شده، درب اطاق را شکسته و در مقابل چشمان وحشت‌زده کودک هفت ساله و خواهر نوجوانش، مادرشان را با خود بردند.

در حالی که محرومیت بهائیان از استخدام در ادارات دولتی به قوت خود باقی است، محل کار آزاد عدّه کثیری از آنان مورد حمله و جستجو قرار می‌گیرد و با دلایلی بی‌اساس بسته می‌شود. معلّمین و اساتیدی که از داشتن شغل دولتی محرومند، به بهانه امکان تبلیغ دیانت بهائی، اجازه تدریس خصوصی را نیز ندارند. خدمات اجتماعی بهائیان حتی اشتغالشان به امور عادی زندگی روزمره "اقدام علیه امنیت کشور" تلقی می‌گردد. دامنه شوم این بغض و عناد کریمه، مُردگان را نیز در بر دارد. نه تنها حملات پیگیر و منظم به قبرستان‌های بهائی و تخریب مراقد ادامه دارد، بلکه در بعضی از مناطق به احباء اجازه دفن اموات برطبق احکام بهائی داده نمی‌شود. قطع درختان سرسبز این اماکن که با زحمت فراوان پرورش یافته، نمونه دیگری از مساعی مسئولین امور برای وارد ساختن فشارهای روحی بر احباء و بی‌احترامی نسبت به رفتگان‌شان می‌باشد. بهائیان حتی از گذاشتن گل بر آرامگاه عزیزانشان ممنوعند، زیرا اولیای امور آن را نیز تبلیغ دیانت بهائی می‌دانند. عجباً که حتی حیوان بی‌زبانی که یک بهائی در دامداری خود پرورش می‌دهد نیز از مظالم اولواالبغضاء در امان نیست.

مخالفت‌ها و سرکوبی‌هایی که علیه جامعه بهائی صورت می‌گیرد به اشکال مختلف علیه طیف وسیعی از دیگر شهروندان مملکت نیز اعمال می‌شود، شهروندانی که تنها جرمشان خواستن آزادی و داشتن جامعه‌ای مبنی بر عدل و انصاف است.

در برابر این همه حق‌کشی‌های آشکار، دُول و ملل کوچک و بزرگ جهان به پشتیبانی از حقوق احبّای ستم‌دیده ایران و دیگر شهروندان مصیبت‌زده آن سرزمین ادامه می‌دهند. سازمان ملل متحد، مجامع معتبر بین‌المللی حقوق بشر، نهادهای دولتی و مدنی، پارلمان‌ها، دانشگاه‌ها، مروّجین عدالت، وکلا، قضات، اساتید، فلاسفه، دیپلمات‌ها، دولت‌مردان و مقامات رسمی در بسیاری از کشورها و شخصیت‌های برجسته از جمله بعضی از سیاست‌مداران مسلمان از شرق و غرب در قطع‌نامه‌ها، گزارش‌ها و اظهارات رسمی خود، این تزییقات را

ظالمانه خوانده، خواهان توقّف آن می‌باشند. اقدامات اخیر عامه مردم جهان نیز قابل توجه است. به عنوان مثال مراسم برگزار شده در دوازده شهر بزرگ جهان به مناسبت ده‌هزار روز زندانی بودن اعضای سابق یاران و راهپیمایی ده‌ها هزار نفر از اهالی برزیل برای دفاع از آزادی مذهب در جهان و اعتراض به نقض حقوق بشر از جمله حقوق بهائیان در ایران را می‌توان نام برد.

در بین ایرانیان شریف، هنرمندان نیز در حمایت از حقوق شهروندی بهائیان به صف سایر روشنفکران منصف و فرهیخته پیوسته‌اند. نکته مهم آن است که استمرار این بی‌عدالتی‌ها که چندی قبل سبب شد صاحبان عدل و انصاف سکوت خود را درباره نقض حقوق شهروندی بهائیان شکسته و رسماً پشتیبانی خویش را از حقوق بهائیان اظهار دارند، حال حسن کنجکاوی آنان را بیدار کرده و مایلند بدانند دلیل شدت یافتن مخالفت با جامعه بهائی چیست. با وقوف بیش از پیش ایرانیان عزیز به نقش سازنده‌ای که بهائیان در آبادانی وطن مقدّس خود داشته‌اند، موانع بی‌شماری که در راه مشارکت شما در بنای ایرانی پیشرفته ایجاد شده است، تدریجاً رفع می‌گردد و فرصت‌های ارزشمندی در این مسیر در مقابل دیدگان شما رخ می‌گشاید.

خسونت‌هایی که نسبت به بهائیان و سایر دگراندیشان ایرانی اعمال می‌شود، در حقیقت زاینده تمسک به عقاید و اصول منسوخ و سنن و رسوم کهنه‌ای است که اثرات مستقیم و منفی‌اش در همه جنبه‌های حیات اجتماعی آن سرزمین دیده می‌شود. جوّی از تعصبات جاهلیّه و گرایش‌های خرافی بر مملکت تحمیل شده و لطمات شدیدی به اعتبار دین و ایمان وارد آمده است. خواسته‌های جوانان عزیز نادیده گرفته می‌شود، علی‌رغم شرافت طبع ایرانیان پاک‌نهاد، معنویت و ارزش‌های اخلاقی در جامعه به حاشیه رانده شده، تباهی و فساد بسیاری از جوانب اجتماع را در بر گرفته، راستی و صداقت‌گویی از دوایر مدیریت رخت بر بسته و دروغ و تزویر جای‌گزین آن شده، پیوندهای همبستگی و اعتماد که لازمه بقا و پیشرفت یک جامعه زنده و پویاست ضعیف شده، ارکان

نظم جامعه متزلزل گشته و گرداب مهیبی از مشکلات و نابسامانی‌ها همگان را در کام خود فرو برده است. ملاحظه این وضع اسفبار یادآور بیان مُهمین حضرت بهاء‌الله است که می‌فرماید:

“... گیتی را دردهای بی‌کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کثرت‌انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند...”

با وجود این شرایط نابسامان، شما طالبان ملکوت از مصائب شدیدۀ این جهان نومید نشده به مدد اسم اعظم بر عهد و پیمان الهی استوار و در آرمان‌های شکوهمند و انسان‌دوستانه خود پایدارید و به تحقق آن اطمینانی واثق دارید. به یقین مُبین می‌دانید که عصر حاضر دوران دگرگونی‌های عظیم و تحولات بنیادین است. نظام‌های فرسوده جهان در حال فروپاشی است و در میان تشنجات ناشی از آن، سلول‌های پیکر نظامی نوین در بطن عالم به تدریج تکوین می‌یابد. یقیناً پیام رضوان ۲۰۱۲ را مطالعه فرموده و از نشانه‌های جدید نفوذ و رسوخ این امر اعظم در تار و پود اجتماع در سراسر عالم آگاهی بیشتری یافته‌اید. ملاحظه فرمایید که پیروان دل‌باخته جمال جانان، بخصوص جوانان عزیز، چگونه با شور و ایمان فراوان، در اقصی نقاط جهان به کمک دوستان، هم‌کاران، همسایگان و خویشاوندان در دهکده‌ها و شهرها به ایجاد محیطی مشغولند که در آن مقدر است یک مدنیت روحانی جهانی شکوفا گردد و جوامعی را پرورش می‌دهند که حیاتی جدید را نوید می‌دهد و به عالم و عالمیان امید می‌بخشد. پس با ایمان و اتکای همیشگی به الطاف بی‌پایان حضرت یزدان به خدمات خالصانه خود ادامه دهید و همواره بیانات تسلی‌بخش حضرت ولی‌عزیز امرالله را به یاد آورید که خادمان جان‌فشان آیین جمال قدم را اطمینان می‌دهند که در این امر اعظم چنان قدرت شگرفتی نهفته است که بر هر امتحان و افتتان فائق آید، از بروز مصائب و تزییقات قوتی جدید گیرد، و بر اثر هر ظلم و ستمی پیروانی تازه و نیرویی

بی اندازه یابد.

به یاد شما عزیزان در اعتاب مقدّسه علیا با کمال محبت و اشتیاق دعا

می‌کنیم.

بیت‌العدل اعظم

هدیه یزدانی

اثر طبع جناب احمد یزدانی اعلی الله مقامه

ترجمه کلمات مکنونه عربی به شعر فارسی

ادامه مطالب پیشین

به ذکر عیب مردم مست و مدهوش
بود با لعنت یزدان هم آغوش

چرا کردی عیوب خود فراموش
هرآن کس دم ز غیب بندگان زد

× × ×

مزن دم بر خطای هر گنهکار
به لعن حقّ و این از عدل دادار

چو تو خود خاطی و از خیل فجّار
نمایی گر جز این گردی گرفتار

× × ×

ولی جز جور و فحشاء خود نداند
ولو بر نام حقّ معروف ماند

هرآن کس مردمان بر عدل خواند
بود راننده ز درگاه الهی

ادامه دارد

نگاهی به گذشته

شماره ۱۹

بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء خطاب به زائرین در رمله اسکندریه،

لیله ۲۰ محرم ۱۳۲۹

جمع آوری و رونویسی و انتشار به وسیله متصاد الی الله میرزا منیر نبیل زاده

(منیر بن نبیل بن نبیل قزوینی) نجم باختر فارسی ۲۴ جون ۱۹۱۱

ترجمه جناب آقای دکتر م - مشرفزاده

”مثل ایران مثل حاصل سبز و خرم و خوبی است که گرفتار برودت شده و برف فراوان به روی آن فرود آمده باشد. عنقریب قوه حرارت آفتاب برفها را آب و معدوم می‌کند، بعد در نهایت خوبی آن کشت و باغ به سرعت تمام نمو و ترقی خواهد نمود. در هر صورت ایران به زودی ترقی می‌کند... یقین است قوه الهی قوه غالبه بوده و هست و خواهد بود. دیدید قوه حضرت موسی چگونه بر فرعون غلبه نمود. فرعون خیلی بیشتر از اینها (اعداء ایران) قادر بود. مصر می‌روید می‌بینید علامات و اثرات ترقیات آن دور را. با این همه علوم و فنون، اروپائی‌ها هنوز در کارهای دور فرعون حیرانند و به هیچ وجه نتوانستند مثل آثار آنها آثاری بسازند ... غلبه با قوه الهیه است. قوم عاد و ثمود با آن قوه و قدرت و شجاعت در مقابل قوه الهیه مهزوم و معدوم شدند. غرور عنود با آن بزرگواری و در مقابل امرالله چه توانست بکند ... یهود عنود حسود با آن قدرت و جسارت و سب و لعن و سبعت در مقابل قوه روح الهی (حضرت مسیح) چه نتوانستند بنمایند. قریش و یهود در مقابل کلمه الهیه کجا فرصت مقاومت یافتند. وقتی که کاروان مکه وارد بریه‌الشام و این اراضی شد، پادشاه مصر گفت بروید

بزرگ این قافله را نزد من بیاورید. رفتند ابوسفیان را که رئیس قافله بود در محضر سلطان حاضر نمودند. سلطان گفت هان چه خبر است، در حجاز بعضی خبرها می‌شنوم. گفت قربان خبر مهمی نیست، محمد نامی یتیمی بی‌سواد با چند نفر ارازل و قطاع الطريق هم‌فکر شده در بیابان‌ها با دزدی امور می‌گذرانند، مثل این که قافله ما را یک دفعه بریدند و بتمامه بردند. ما مجبوراً تدارک قافله عظیمی نمودیم و جمعیت کثیری برداشتیم تا این که از سرّ او این دفعه محفوظ ماندیم. سلطان گفت من کاری به این حرف‌ها ندارم، سئوالاتی از تو می‌کنم از روی حقیقت جواب مرا بده، اگر به دروغ جواب گوئی، من تحقیق خواهم نمود. سال دیگر که تو به این خاک می‌آئی جزایت را خواهم داد... گفت چشم. سلطان پرسید این محمد دیوانه بود قبل از این که این ادعا را بکند. گفت نه دیوانه نبود. بعد پرسید پادشاه زاده بود؟ گفت نه. باز پرسید بعد از آن که او ادعای پیغمبری نمود، اموراتش منظم و راحت شد؟ گفت نه بلکه ویلان‌تر و سرگردان در بیابان گردید. سلطان تأملی نمود، باز پرسید که بعد از این که این ادعا را کرد و صدمات بر او وارد شد، شست در کار و ادعای خود شد؟ گفت نه مصرّتر شده، بعد پرسید او حالا رو به ترقی است یا تناقص. گفت مردم دور او بیشتر جمع می‌شوند و همراهی با او می‌کنند. فکری کرد، باز پرسید که مؤمنان به او از اعیان و اشراف و علما و فضلا هستند یا از فقرا و مساکین و مردمان بی سر و پایند. گفت ابداً مردمان معقول و دانا و علمای فاضل و اغنیا با او نیستند. باز پرسید کسانی که به او می‌گروند محترم و صاحب چیز و راحت می‌شوند. گفت خیر همه ذلیل‌تر می‌شوند و مجبور به فرار از اوطان خود می‌گردند.

سلطان تفکری نمود، دفعه آخر پرسید بگو بدانم مؤمنان به او بعد از آن که به سبب ایمان به او ذلیل و حقیر می‌شوند، شست از عقیده و ایمان به او می‌گردند یا نه مصرّتر می‌شوند. گفت خیر مصرّتر می‌شوند. بعد سلطان گفت ای ابوسفیان تکلیف شما اینست به زودی زود تسلیم او شوید. ابوسفیان گفت خیر آقا او لایق این مقامات ابداً نیست مصلح می‌شود. سلطان گفت مردکه نمی‌فهمی

اگر سئوالات مرا جواب راست گفته باشی تو و تمام قبائل حجاز که سهل است، من و قیصر روم هم باید به زودی تسلیم او شویم، والا او ما را به تسلیم خود وادار خواهد کرد.

حالا آخوندها ... به امرالله مقاومت می‌توانند بنمایند و یا این پُلِیتیک‌های حضرات در مقابل پُلِیتیک‌های خدا کاری می‌تواند از پیش ببرد؟ حضرت محمد هم مقاومت قوم قریش و یهود را نمودند، وقتی که این دو متحد شدند، سه هزار لشکر آراستند اما ما مقاومت با تمام عالم می‌کنیم و افواج ملل عظیمه دول را شکست داده و می‌دهیم. هریک از دشمن‌های ما به قدر شماره نفوس دشمن‌های حضرت رسول الله توپ در مقابل ما دارند، تا چه رسد به ساز قوا و کثرت نفوس. نقش خدا غریب است. نقش خدا غریب است. آن تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست. اگرچه من ضعیفم، ولی پشتم قوی است.

قُلْ سِیْرُوا فِی الْاَرْضِ کِیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمَکْذِبِیْنَ ... اهرام و قبور فراعنه موجود و میدان‌های مناقشه و مجادله معرضین به امرالله محسوس است. اگر به دقت نظر و بصیرت ناظر گردند، ملتفت آن‌ها می‌شوند و می‌فهمند که با قُوَّةِ الْهَیِّهِ هیچ قوه‌ای مقاومت نتواند. جُنْدِهَا لَکَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاِخْرَابِ.

توجه: ۲۸ نوامبر مصادف است با صعود حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه



ای بهاء‌الله

بانو زرین تاج ثابت (علی اف خضرائی)

ای بهاء‌الله مراد جان توئی
 دردها را چاره و درمان توئی
 عالمی پُر از عناد و شور و شر
 ملجا این خلق بی سامان توئی
 در بیابان فنا سرگشته اند
 تشنگان را چشمه جوشان توئی
 آه مظلومان زده آتش به دل
 واقف اسرار بی پایان توئی
 عالمی را شعله بیداد سوخت
 رحمتی کن، مظهر یزدان توئی
 پرتوی ای آفتاب دل فروز
 راحت جان، روضه رضوان توئی
 هرکه جوید راه سویت، رستگار
 رهگشای عالم انسان توئی
 سرخوشم از شوق عهدت، ای نگار
 شاهد این عهد و این پیمان توئی
 نار عشقت خرمن هستی بسوخت
 مایه این شعله پنهان توئی
 زنده دل "زرین" ز مهر روی تست
 ای که محبوب دل و جانان توئی

• ۱۲ نوامبر روز تولد حضرت بهاء‌الله جلت عظمه، از ایام محرّمه

بمناسبت تولد حضرت ربّ اعلی

خانم اقدس توفیق (توسکی)

ابهائیان بشارت مولود ربّ اعلی است
روز نشاط و شادی وقتِ نثارِ جانهاست
عالم در انتظار است بهر قیام و تبلیغ
این جان و مال و هستی در راه امرِ ابهاست
بنگر چگونه ظالم بر ظلم خود فزوده
این رفع ظلم و تبعیض بر عهده احباست
آورده شمس ابهی بر مردمان پیامی
ما حاملِ پیامیم نشرش بعهدده ماست
هرگز مباش خامش ای عاشقِ جمالش
زیرا دلیل عشقش خدمت به اهل دنیاست
برخیز و منتشر کن صلح و مودّت و مهر
تا جملگان بیایند در خیمه ای که برپاست
وحدت میانِ اقوام از تُرک و تُرد و تاجیک
زرد و سفید و اسود با هم چه جمع زیباست
آنکه بچشم بینی آن وعده الهی
فریاد حوریان را گوید بهشت آنجاست
"اقدس" رجای تأیید دارد ز ذات بیچون
خدمت کند به راهش این آرزوی دلهاست

• بیستم اکتبر: روز تولد حضرت اعلی روح ماسوا فده از ایام محرّمه

تأملی بر معنای بهائی بودن

سخنرانی ایادی امرالله، امه البهائ روحیه خانم

هندوستان، ۱۹۶۴

کنفرانس تبلیغی تمام هندوستان، به همت محفل روحانی ملی،

با حضور ۵۰۰ نفر از احباء

ارسالی خانم دکتر زیبا یوسفزاده

مسرورم که در اینجا هستم. وقتی به سیمای شما می‌نگرم احساس می‌کنم چهرهٔ جمیع احبای هندوستان را مشاهده می‌کنم. چون بیمار بودم، یعنی در دو هفته گذشته دو بار آنفلوآنزا به من حمله کرد و هشت روز مرا بستری نمود، باید اندکی دقت کنم تا اجازه بازگشت پیدا نکند.

مایلم بگویم که توصیف ارزشمندی این رویداد که ما در اینجا حضور داریم فراتر از توان ما است. باید آن را قدر بدانیم. می‌دانید که حضور این همه احبای مخلص و خالص، که بسیاری از آنها در میدان تبلیغ فعالیتند، بسیار مغتنم است، زیرا کمتر اتفاق می‌افتد که فرصتی اینچنین دست دهد که این تعداد از احباء، ولو برای چند ساعت گذرا، در محلی واحد دور هم جمع شوند. متوجه شده‌ام که تبلیغ دسته جمعی موضوعی است که از من خواسته شده درباره آن صحبت کنم، اما مرا باید معاف کنید و اجازه دهید از ژرفای قلبم سخن بگویم و آنچه را که بسیار مهم می‌دانم بیان کنم، زیرا تبلیغ دسته جمعی موضوع کل این کنفرانس است. موضوع شما و نیز موضوع من است، اما اکنون ابتدا باید از عمق قلبم سخن بگویم.

وقتی حضرت ولی محبوب امرالله در سال ۱۹۵۷ صعود فرمودند، گفتم که تنها بهائی که در عالم داشتیم، درگذشت. این امر حضرت بهاءالله بسیار عظیم

است. برای حدّ اقل مدّت هزار سال است. چه کسی آن را می‌فهمد؟ بعضی از ما که در اینجا هستیم، بهائی به دنیا آمدیم؛ برخی از ما دارای اجدادی هستند که بهائی بودند؛ برخی از شما شاید دیروز یا امروز صبح بهائی شدید. نکته این نیست. همه ما بهائی هستیم. قویاً بر این باورم که اگر ما بهائیان بخواهیم پیام حضرت بهاءالله را به مردم هندوستان ابلاغ کنیم، هر قدر در اذهان خود این مفهوم را بهتر داشته باشیم که این پیام الهی چقدر عظیم است، تبلیغ آن به مراتب آسان‌تر خواهد بود.

مایلم با من به سفری کوتاه بیایید. در این سفر کوتاه مرا همراهی کرده، اندیشه مرا پی بگیرد. شبانگاه است و نگاهمان را به آسمان دوخته‌ایم - و در هندوستان آسمان بسیار صاف است - و این رود عظیم سفید را در پهنه آسمان مشاهده می‌کنیم که به آن "راه شیری" می‌گوییم. مردم شهر و اهالی روستا با این رود عظیم نور آشنایند، اما آیا همه ما می‌دانیم که این رود نور از میلیون‌ها و میلیارد‌ها ستاره مشابه خورشید ما تشکیل شده است؟ چند نفر از ما می‌دانند که ما آدمیان کوچکی که دیده به آسمان دوخته‌ایم و روی این کره زمین زندگی می‌کنیم، به ستارگانی که در این رود هستند تعلق داریم؟ اینقدر این رود عظیم است. حال، خورشید ما مرکز ما است، و حول مرکز این خورشید که به ما تعلق دارد کلیه سیارات در حال چرخشند و ما که روی کره زمینیم، صرفاً ساکن یکی از سیاراتی هستیم که حول خورشید ما در حال گردشند. پس، حالا به این زمین نزول کنیم. می‌دانیم در این فضای بی‌کران در کجا قرار داریم؛ می‌دانیم که در ارتباط با این خورشید که اکنون در حال غروب است در کجا هستیم، و حال بیایید درباره این سیاره‌ای که ما افراد بشر روی آن زندگی می‌کنیم صحبت کنیم.

حضرت بهاءالله به ما بهائیان تعلیم داده‌اند که در این عالم جریانی در حال تکوین است - جریانی که دارای نقطه آغاز و نقطه پایانی است. حضرت بهاءالله فرمودند که هزاران هزار سال پیش، مدّت‌های مدید قبل از آن که کریشنا قدم به این جهان نهاد، قبل از آن که راما پدید آید، مدّت‌ها قبل از آن که حضرت

بودا ظاهر شود، ما دارای مظاهر ظهوری بودیم که برای تربیت افراد بشر در این عالم ظاهر شدند.^۱ هیکل مبارک به ما می‌فرمایند که کلّ دانش و معرفت از این انبیاء بزرگ الهی که برای روشنی ارواح و اذهان نوع بشر ظاهر می‌شوند، نشأت می‌گیرد. حضرت بهاء‌الله فرمودند که ایشان در اوج یکی از ادوار الهی ظاهر شده‌اند^۲ که هزاران سال قبل شروع شد و ظهور ایشان مدّت پانصد هزار سال تأثیری مستقیم بر عالم خواهد گذاشت.^۳

این مطلب را به این علت به شما می‌گویم که بهائی هستید. باید بدانید که به چه امری اعتقاد دارید و تصوّر نمی‌کنم کسی از ما متوجه باشد که بهائی بودن به چه معنی است. اگر ما در آینده دشمنانی داشته باشیم، اگر مردم بگویند که این بهائیان راه خطا را در پیش گرفته‌اند و مردم را از صراط مستقیم آئین هندو یا دیانت اسلام یا آئین مسیحی منحرف می‌سازند، و به ما حمله کنند، باید بدانیم که چیست که به آن اعتقاد داریم تا بتوانیم حقیقت را به آنها بگوییم و در ایمان خود محکم و ثابت باشیم. ما نه تنها هراسی نداریم که دشمنانی داشته باشیم، بلکه باید به ساحت حق دعا کنیم که روزی برسد که در معرض امتحان قرار گیریم، زیرا وقتی طوفان مهاجم گردد، ریشه‌های درختان بزرگ در زمین عمیق‌تر پیش می‌روند و درختان بزرگ بلندتر می‌شوند.

حال ما اعتقاد داریم که حضرت بهاء‌الله برای انجام دادن چه کاری در این جهان ظاهر شده‌اند؟ آیا مقصود مبارک فقط تعلیم دادن ما بوده که انسان‌های خوبی باشیم؛ سخن‌های خوب به یکدیگر بگوییم؛ نماز و مناجات بخوانیم و به عالم بعد از مرگ اعتقاد داشته باشیم؟ خیر، به مراتب بیش از اینها است.

حضرت بهاء‌الله به اهل عالم فرمودند: شما اطفالید و ما در مقابل شما بسیار صبور و بردبار بودیم؛ ما پدران، پیامبران، کریشناها، رامها، بوداها، مسیح‌ها، محمّدها، همه ما با شما شکبیا بودیم؛ ما پدران شما بودیم و شما فرزندان؛ اما این دور یومی متفاوت است. شما در مورد فرزندان خود خوب می‌دانید که سعی دارید آنها را خوش اخلاق و باادب پرورش دهید و کاری کنید که مانند

بزرگسالان عمل کنند و مسئولیت بپذیرند؛ اما اکثر اوقات آنها چنین عمل نمی‌کنند و بعد شما می‌گویید، "بسیار خوب؛ هرچه باشد اینها اطفالند." حال، حضرت بهاء‌الله به ما چه می‌گویند. می‌فرمایند: تمام شد؛ دیگر کودک نیستید. این یوم، یوم بلوغ شما است. شما افراد بشر به بلوغ رسیده‌اید. حال، با شما مانند فرزندی ۲۱ ساله صحبت خواهم کرد.

حضرت بهاء‌الله تعالیم روحانی، تعالیم اقتصادی، تعالیم اجتماعی، و بالاتر از همه نظم جهانی کاملاً بدیعی، مدنیته جهانی، را به ما عنایت کرده‌اند. بگذارید مثالی بزنم که خیلی آسان است زیرا در مقابل چشمان ما است. همین طرح این خیمه زیبا را در نظر بگیرید. این خیمه فوق‌العاده زیبایی است و من بسیار خوشحالم که کسی آن را بالای سر من قرار داده تا بتوانم از آن برای مثال آوردن استفاده کنم.

این خیمه دارای قسمت‌های مختلف و دارای ستون‌های مختلفی است که آن را نگه داشته‌اند. رنگ‌های گوناگون و طرح‌های متنوعی هم دارد. اما نقشه‌ای دارد. یک چیز بارها و بارها تکرار شده است. طرح و نقش مایه یکی است؛ این گل میخ‌های گل سرخی مشابهند؛ این نقش‌های ترنجی بزرگ یکی‌اند؛ این گل‌ها یکی‌اند.

ما بهائیان خیلی شبیه این هستیم. ما گلها و برگ‌هاییم. آن نقش‌های ترنجی محافل روحانی‌اند؛ این قسمت‌های بزرگ محافل ملی‌اند؛ کل خیمه عالم بهائی است. حال یک لحظه اینجا بنشینیم و خیمه‌ای را در نظر مجسم کنیم که فاقد نقشه باشد. فرض کنید که به جای این طرح‌ها شما زیرپوش زنانه و ساری و لنگ‌های کلیه مردمان را داشتید که آویزان بودند. چه نوع خیمه‌ای می‌داشتید؟ این نوع خیمه نمی‌توانست باشد؛ شله قلمکاری بود درهم و برهم! بعضی از مردم جهان تصور می‌کنند که بهائیان دارای سازمانی هستند که مانند سازمان زیرپوش زنانه، چلی، ساری، لنگ و دستار است. آنها نمی‌دانند که ما دارای این نوع خیمه‌ای هستیم که عالم بهائی است.

همه ما، مبلّغین بهائی، می‌دانیم که وقتی با مردم صحبت می‌کنیم و به آنها می‌گوییم که دیانت بهائی چه امر فوق‌العاده و خوبی است، آنها در ذهن خود درست درک نمی‌کنند و برایشان واضح نیست که چه می‌گویند و می‌گوئیم؟ خوب زیرپوش زن من هم به اندازه لُنگ شوهرش خوب است، پس چرا باید بهائی شوم. من هندو می‌مانم، بگذار آنها بهائی باشند.

ادامه دارد

۱ - احتمالاً اشاره ایشان به این بیان جمال مبارک است که می‌فرمایند: "این که سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمینه در کتب تواریخ نیست؟ عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست. نظر به طول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود، قسم دیگر معمول بود... لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدّس از ذکر ماسویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لاولیه مبعوث شده‌اند و خلق را به حق دعوت فرموده‌اند؛ ولکن نظر به اختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده." (اقتدارات، ص ۷۴ و ۷۶) جناب رادمهر در تفصیل این موضوع مقاله‌ای با عنوان "ذکر اوائل" مرقوم داشته‌اند که در کتاب "بیشه اندیشه‌ها" ص ۱۷۸ الی ۲۳۳ درج شده است. م

۲ - حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "ما در دوره‌ای هستیم که بدایتش آدم است و ظهور کلیه‌اش جمال مبارک." (مفاوضات، فصل ۴۱ "ما")

۳ - اشاره به این بیان حضرت بهاء الله است که می‌فرمایند: "هذا الظهور یظهر نفسه فی کلّ خمس مائة سنة مرّه واحده. کذلک کشفنا القناع و أرفعنا الأحجاب." (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۵۹)

۴ - چلی Choli بلوز آستین کوتاه هندی است که پشت آن باز است و جلوی آن کوتاه است و با کمر فاصله دارد و معمولاً روی ناف را نمی‌پوشاند. - م

مناقب روحانی حضرت شوقی افندی

ترجمه جناب دکتر م. مشرف زاده

نوشته یادی ام‌الله جناب یوگو جیاگری (Ugo Giachery)

از تمام خصائص و مناقبی که حضرت شوقی ربّانی داشتند، آنچه را که به عقیده این عبد، اصل شخصیت آن حضرت را ساخته و در روح مبارکشان ریشه دوانده بود، ایمان فوق تصور و عظیم ایشان و اعتماد تام به اصالت و کاملیت ظهور حضرت بهاء‌الله بوده. حضرتش آن‌چنان متمسک به تعالیم جدّ اعلای بزرگوارشان بودند که با هیچ امر دیگری مشابَهت نداشت. تمام وجود ایشان تحت نفوذ کامل قدرت و هیمنه ظهور مبارک بود و به همین علت تمام کسانی که با حضرتش در تماس و یا در قُرب هیکل مقدّسش بودند، احساس سلامتی، آرامش، اطمینان و در حقیقت تجدید حیات می‌نمودند و باز به همان علت اشخاص دسیسه‌کار، بدکار و شرور نمی‌توانستند در محضرشان دوام بیاورند و به حالت ترس و سرگردانی آواره می‌گشتند.

در دورانی که این عبد در محضر حضرت ولیّ امرالله خدمت می‌کردم، بارها این تجربه را مشاهده نمودم که قدرتی که از ایمان راسخ حضرتش سرچشمه می‌گرفت، همواره حلال مشکلات بوده و باعث حدوث راه حل‌های توأم با مسرت گشته و راه را برای موفقیت‌های بیشتر هموار می‌نمود. در مقابل این خصائص حسنه و شادی‌آفرین، متأسفانه در آن محیط، یک عامل تفرّآور بی‌ایمانی و پیمان‌شکنی وجود داشت.

در حین یکی از توقّف‌های حقیر در ارض اقدس که از مارچ تا جولای ۱۹۵۲ طول کشید، ناقضین قدیم و جدید که از خاتمه اداره فلسطین به وسیله انگلستان جانی تازه گرفته بودند، نقشه شومی اتخاذ نمودند تا بتوانند تمام املاک امری را در ارض اقدس از کف حضرت ولیّ امرالله برابیند. هدف آنان بر پایه

اثبات عدم اصالت الواح مبارکه وصایا آن بود که حضرت شوقی افندی را به دادگاه بکشاند و در آنجا وسیله تقلیل شأن و مقام حضرت را با ایرادات و اتهامات خود فراهم آورند. این دعوا حدود سه ماه به طول انجامید، و بالاخره به فتح کامل آن حضرت پایان یافت. ولكن مشقت و آزاری که بر هیکل مقدسش وارد شد، خارج از ذکر و بیان بود. اعتلاء و تقدس مؤسسه ولایت امرالله به وسیله آنان در ابتدا مورد تردید و حمله قرار گرفت و اذیت و ایذاء اصلی هیکل مبارک به علت توهین به مقدسات امر از سوی آنان بود و آن به قدری شدید و شنیع بود که حضرتش را جسماً نیز دچار کسالت و بیماری نمود، مثل این که هزاران عقرب هیکل مقدسش را نیش زده‌اند. به هنگام این تجربیات دردناک و غم‌انگیز، یک شب بعد از شام آن حضرت به تنهایی مدت چندین ساعت با این جانب صحبت فرمودند. رنجش خاطر مبارک از این واقعات بی‌نهایت شدید بود. تمام واقعات دردآور را از زمان حضرت باب از قبیل شداندی که ازل نسبت به جمال مبارک روا داشت، خیانت محمد علی نسبت به سرکار آقا، آنچه خاندان حضرت عبدالبهاء پس از صعود مبارک انجام دادند، نافرمانی‌ها و خیانت‌هایی که اشخاص غیرمشهور نسبت به حضرت عبدالبهاء و شخص ایشان که آن‌ها را مورد اعتماد قرار داده بودند کردند، همه این‌ها را با اندوه و غم فراوان بیان فرمودند و چند دفعه فرمودند که، تو باید این‌ها را بدانی، من می‌خواهم تو این‌ها را بدانی. بسیاری از مطالبی را که فرمودند من نمی‌توانم تکرار کنم، ولكن آن بیانات مرا غصه‌دار و حتی بگویم ترسانید، زیرا ملاحظه نمودم که عهد و میثاق الهی دچار دستبرد شدید و حازه گروه شیاطین بی‌رحم گشته، و در حالی که قاطبه یاران در سراسر جهان از این مصائب بی‌خبرند، آن حضرت به تنهایی فقط با نیروی ایمان و سپر محکم عهد و میثاق، باید از امر دفاع کنند. این وضع مرا به یاد حضرت داود انداخت که با یک دست با هیولای خونخوار جنگید و حال آن که اطرافش را بیابان وحشتناک فرا گرفته بود. حضرتش اسامی افراد بی‌وفای خانواده نزدیک خود را با نمردها و نافرمانی‌هایی که کرده‌اند، یک به یک بیان

فرمود. ایشان حتی راجع به دسیسه کاری و خُدعه و نافرمانی بعضی از مؤمنان که بعداً تقاضای پوزش و استعفاء کرده اند نیز اشاره فرمودند، و سپس توضیح دادند "من فقط ولی امر الهی هستم و بایستی عدالت نشان دهم، خداوند می تواند آن ها را ببخشد، اگر نه در این جهان، در جهان دیگر." سپس بعد از لحظه ای سکوت اضافه فرمودند "اما اگر توبه کنند، ولی امر پس از تشخیص خلوصشان آن ها را خواهد بخشید." در تمام این مکالمه سایه غم و اندوه و رُعب مانند ابر طوفان زایا و وجه مبارک حضرتش را فرا گرفته بود، و من به خوبی می توانستم غصه درونی و روحی و رنج و عذاب جسمی هیکل مبارک را درک کنم. موج بی انتهای حب و عشق قلب مرا فرا گرفت. چه می توانستم تقدیمش کنم تا آرامش و شادی به وجود اطهرش باز گردد؟ (خداوندا) چقدر من این مدافع عهد و میثاق، این آیه الله روی زمین، این الهام دهنده هرگونه فکر شریف و اصیل مابین ابناء بشر را دوست داشته و می پرستم!

من می بایست خود را کنترل کنم تا حضرتش را در آغوش و میان بازوان خود جای ندهم. چه می توانستم بکنم تا حضرتش را از مصائب آینده رهائی دهم؟ و عرض کنم که در مقابل هر ناقص، هزاران هزار ثابت مثل این عبد موجودند که حاضرند در موقع لزوم جان خود را فدا سازند.

در این جا می خواهم یکی دیگر از مناقب روحانی حضرت شوقی ربّانی را که قبلاً ملاحظه نموده بودم، ولی در این مصاحبه و گفتگوی حیاتی با ظرافت و قدرت خاصی نمایان شد، بیان کنم و آن ظرفیت جدا کردن خودشان یعنی شخص شوقی افندی از مقام ولایت امرالله بود.

هنگامی که آن حضرت از کار، وظائف، نقشه های حال و آینده، الهامات، تصمیمات به عنوان ولی امر صحبت می فرمودند، آن چنان جنبه شخصی خود را کنار می گذاشتند که گوئی شخص دیگری صحبت می کند و این امر ایشان را محبوب تر و عزیزتر می نمود، زیرا نگهداشتن تعادل بین تواضع و عظمت، فروتنی و هدمندی، توأم با تفکر و تعقل خلاقه، مثمر ثمر و شاعرانه از

واقعات نادری است که هرچند هزار سال یک مرتبه مشاهده می‌گردد.

من کلمه ظرافت را بکار بردم، زیرا در تمام افکار، عملیات آن وجود مقدس کوچک‌ترین اثری از خودخواهی، غرور و تظاهر ندیدم. نمونه بارز آن را می‌توان در اثر ماهرانه آن حضرت به نام "دور بهائی" در قسمت نظم اداری و شرح مقام و موقعیت ولایت امر مشاهده نمود. نمونه دیگر جدا ساختن ولی امر از جنبه شخصی و انسانی حضرتش را می‌توان در تلگرافی که به محفل ملی آمریکا در پاسخ عرض تبریک محفل به علت ازدواجشان با امه‌الله روحیه خانم منخبره فرمودند، ملاحظه کرد، که در آن فقط توجه حصر در عظمت تأسیسات امرالله است و بس. این تلگراف یکی از زیباترین و تکان‌دهنده‌ترین پیام‌هائی است که حضرت شوقی افندی در آن محبت و عواطف شدید خود را نسبت به احباء آمریکا با حساسیت خاص بیان فرموده‌اند. این تلگراف را حقیر پس از انتشار بارها زیارت کرده‌ام و در حقیقت یاران آمریکا باید همواره سپاسگزار حضرتش بوده و به آن افتخار نمایند. مضمون تلگراف چنین است:

"پیام شما هیجان عمیق (در من) ایجاد کرد. مؤسسه ولایت امر که در رأس نظم اداری امر حضرت بهاء‌الله قرار داشته و تا به حال به وسیله ارتباط دو شارع امر بهائی تحکیم شده بود، اکنون نیز به وسیله اشتراک با غرب مخصوصاً مؤمنین آمریکا که مقدرات روحانیان هدایت و تقدّم نظم جهانی حضرت بهاء‌الله است، مستحکم‌تر شده. این جانب به سهم خود جامعه احبّای آمریکا را با این وصلت حیاتی با آن‌چنان مؤسسه‌ای که اساسی‌ترین رکن دیانت آن‌ها است تبریک می‌گویم. در کجا چنین شرافتی را می‌توان در تحت الفاظ درآورد که نسل حاضر از عرفان و تقدیر آن قاصر است."

یک نوع خاص تواضعی که در دیگران نمی‌توان دید یکی از مناقب حضرت شوقی افندی بود، تواضعی که مبنی بر این عقیده راسخ است که قوای ذهنی انسان ساخته دست خود او نیست، بلکه امانتی است از خدا که نباید با تکبر و آمرانه ظاهر شود، معذک حضرتش توأم با این فروتنی آن‌چنان شخصیت

و بزرگ‌منشی شاهانه‌ای از خود صادر می‌فرمودند که مافوق هر شخصیتی بود که این جانب در عمر خود دیده‌ام.

در مذاکره با آن حضرت انسان می‌توانست آن فروتنی و تواضع را به خوبی حس کند که در عین حال آن ابرو و جبین و نگاه نافذ وجود مبارکش منعکس‌کننده نورانیت درونی بود که معلول ایمان، شهامت و تصمیم‌گیری بوده و حاکی از آن‌چنان آگاهی و بیداری بود که آدمی را به شگفتی و سکوت وا می‌داشت. تواضع حضرت شوقی افندی نه فقط بارز و برجسته بود، بلکه نمونه کامل و آموزنده‌ای از فروتنی محسوب می‌گردید. او به هیچ‌وجه تمایلات و امیال شخصی خود را مقدم بر وظیفه مقدّسش به عنوان ولی امر نمی‌دانست. آن‌هایی که به ایشان نزدیک بودند به خوبی می‌دانستند که حیات آن حضرت حصر در خدمت به خداوند و بشریت است، یک نوع فداکاری و گذشتی که در هیچ کس دیگر دیده نمی‌شود.

هر هنگام که این عبد نزدیک حضرتش بودم، احساس می‌کردم که یک نیروی قوی از حقائق دنیای نادیدنی از وجود مبارکش در حال تصعید است و در حالی که جسم حضرتش با من بود، همانند یک دستگاه موسیقی دلنواز و موزون که نوایش با گوش ظاهری نامحسوس بوده و به فلک اثیر صاعد بود احساس می‌گردید. حضرتش همواره در مذاکره و یا مکاتبه آرامش، شوق، تحریک به خدمت را به آن حدّ در مخاطب ایجاد می‌فرمودند که حاضر می‌شد جان، مال، وقت و آنچه را که داشت در سبیل حق تقدیم کند و این قدرت معلول انقطاع خود آن وجود مقدّس از شئون دنیوی بود. هرچه کمتر به خود می‌اندیشیدند بیشتر در فضای دلنواز ولایت و مرجعیت روحانی خویش سیر می‌فرمودند. احتمالاً این بود سرّ نفوذ و جاذبه آن حضرت در کسانی که نزدیک به هیكل اطهرش می‌شدند...

در زمانی که این عبد در ارض اقدس خدمت می‌کردم، چند دفعه این موهبت نصیب شد که در خدمت حضرتش به زیارت روضه مبارکه در بهجی و

مقام اعلی در کرمل نائل شوم. هنگامی که از اماکن و باغات عبور می کردیم، حقیر خیلی نزدیک به هیكل مبارک بودم و احساسی بیان نکردنی داشتم. ایشان با تمأئینه و وقار کامل مشی می فرمودند. وجه مبارک از نور و روشنائی ضمیر می درخشید. قدم های آن حضرت به یک اندازه و با ریتم موزون و به نظر می رسید که به ندرت پای مبارک با کف زمین در تماس بود، مثل این که از بهم زدن تبرک آن زمین مقدس و از بین بردن هم آهنگی آن واهمه داشتند. این عبد در طول زندگی با چند پادشاه و تعداد زیادی از نفوس با شخصیت راه رفته ام، از قبیل دانشمندان، سیاستون و روحانیون دنیا راه رفته ام و هرگز آن احساس وجد و تبرک را که در مشی با حضرت شوقی ربانی به من دست داده بود، نداشتم. این چنین احساسی فراموش نشدنی است. می دیدم اگرچه هیكل عنصری مبارکشان با ماست (زیرا گروه کوچکی از زائرین نیز با ما بودند) روح و فکر حضرتش در عوالم نامحدود حقیقت در سیر و سیاحت است، جایی که زمان و مکان و آرایش های مادی وجود ندارد. مسرت و شادی که در آن حالت به من دست داده بود، مرا به اعلی حد اوج و قلّه آزادی و حیات ابدی واقعی سوق داده بود، به طوری که می توانستم بدون غم و غصه و پشیمانی، جان خود را فدا سازم. جریان فیوضات نامتناهی چنان سریع و قویم بود که وجود مرا محصور نموده بود.

یادآوری: چهارم نوامبر، روز صعود حضرت ولی مقدس امرالله است.



سرّ تنکیس

جناب دکتر م. مشرف زاده

ادامه مطالب پیشین

یعنی پس نگاه کن به سرّ تنکیس برای رمز رئیس چنان که (خداوند) اعلی را به اسفل و اسفل را به اعلی رسانید و بیاد آور هنگامی که حضرت عیسی آمد علماء و فضلاء و ادباء او را انکار نمودند و کسی که صیّاد ماهی بود (پطرس) به ملکوت اقبال نمود.

در خاتمه برای رفع هر نوع سوء تفاهم ذکر این نکته ضروری است که هر دانائی منکر و هر نادانی مقبل نیست. در این دور مبارک در مناقب علم و دانش و ستایش علمای راستین آنقدر الواح و آثار نازل شده که حدی بر آن متصوّر نیست. آنچه آدمی را از عرش به فرش می اندازد، غرور و کبر است. علت مخالفت اکثر علماء با امر مبارک غرور آنها بوده است. احبّای عزیز الهی نیز اگر به اندازه وسع و ظرفیت خود خدمتی به امر می کنند و یا به یکی از خدمات مرجوعه منتسب و یا منتخب می شوند، نباید خدای نکرده گرفتار غرور شده و به دیگران که ظاهراً از دانش و یا ثروت بری هستند، به چشم حقارت بنگرند. میزان ارزش‌ها به دست حق است و بس. جمال مبارک فرموده اند "جامه غرور را از تن برآید و ثوب تکبر از بدن بیندازید."

(کلمات مکنونه فارسی - فقره ۴۷)

"لاتعزّنکم کثره القرائه والاعمال فی اللیل والنهار"

(کتاب مستطاب اقدس - بند ۱۴۹)

یعنی مغرور نکند شما را زیادی قرائت (آیات) و اعمال در شب و روز.
 "لیس لاحدٍ ان یفتخر علی احدٍ کلُّ اَرْقاء له و ادلاء علی اَنه لاله الا هو
 اَنه کان علی کلِّ شیءٍ حکیمًا ... لایعترض احدٌ علی احدٍ ..."

(کتاب مستطاب اقدس - بند ۷۲)

یعنی نیست برای احدی این که افتخار کند بر دیگری همه بندگان حق
 هستید و شاهدید بر این که نیست خدائی مگر او هر آینه اوست بر هر چیزی
 دانا ... هیچ کس نباید بر دیگری اعتراض و خورده‌گیری کند.

چه خوش گفت شاعر

عاقبت چون که خاک خواهی شد خاک شو قبل از آن که خاک شوی

مدارک

- ۱ - کتاب امر و خلق تألیف فاضل مازندرانی، جلد ۲ - صفحات ۲۵۴ و ۲۵۸.
- ۲ - کتاب حضرت نقطه اولی تألیف محمد علی فیضی، صفحه ۵۸.
- ۳ - مائده آسمانی، جلد دوم - صفحات ۱۲ و ۱۹ و جلد سوم صفحه ۴.
- ۴ - رحیق مختوم تألیف اشراق خاوری، صفحه ۵۵۵.
- ۵ - کنز اسرار تألیف دکتر داریوش معانی، جلد ۲ - صفحه ۱۶۳
- ۶ - کتاب مستطاب اقدس - بند ۷۲ و ۱۴۹ و ۱۶۶ - ی ۱۷۱
- ۷ - کلمات مکنونه فارسی - فقره ۴۷.



مقدسّه از زَفرَف عَلِیا به مقدّرات این طفل وضع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیتی که پس از آن هیکلِ مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد، هرگز به آن رتبهٔ آسنی فائز نشود ...

حضرت عبدالبهاء در رتبهٔ اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثیل حضرت بهاءالله و اعلیٰ صنّع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مَثَلِ اعلای تعالیم و مُبینِ مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیّهٔ صفات و فضائل بهائی و غُصنِ اعظم مُنشعب از اصل قدیم و غصنِ الامر و حقیقت مَن طاف حوله السماء و مصدر و منشاء وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و الی الابد خواهد بود، و نام معجز شیم عبدالبهاء به نحو ائمه و اکمل و احسن جامع جمیع این نعمت و اوصاف است. و اعظم از کلّ این اسماء، عنوان منیع "سراالله" است که حضرت بهاءالله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آن که به هیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد، مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است ...

حضرت عبدالبهاء در تفسیر لوح غُصن چنین می فرماید:

"این عبد می گوید معنای حقیقی و حقیقت معانی و سرّ اسرار این آیات و کلمات و ابیات عبودیت آستان مقدّس جمال ابهی است و محویت و فنا و اضمحلال محض در عتبهٔ مبارکه و هذا تاجی الوَهاج و اکلیلی الجلیل و افتخُرُ به فی ملکوت السّموات و الارض و آتِباهی به بین ملاء المقربین. و لیس لأحدٍ أن یُفسر بغير هذا، و هذا هو الحقّ المبین ... این عبد به نصّ قاطع کتاب اقدس و صریح آیات کتاب عهد مُبین واضح آیات الله ... و هرکس تجاوز نماید، متابعت رأی خویش نموده است ..."

نام من عبدالهاسْت؛ صفت من عبدالبهاسْت؛ حقیقت من عبدالبهاسْت؛

نعت من عبدالبهاست. رفیت به جمال قدم اکلیل جلیل من و تاج وهاج
 من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من ... نه اسمی دارد نه لقبی؛
 نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء. این است آرزوی من؛ این است
 اعظم آمال من؛ این است حیات ابدی من؛ این است عزت سمرمدی من.^۱

امیدواریم این فقرات پُر عظمت در طی ماهی که رابطه‌ای بس نزدیک با
 خاطره و یاد آن یگانه‌مهربان دارد، ابهت و حشمت و عظمت طبیعت والای
 وجود بزرگواری را که صد سال پیش قدم به این دیار نهاد، به یاد یاران آورد و
 آنان را برانگیزد که بار دیگر از دل و جان سپاسگزار خدمات حاکی از مهر آن
 مولای مهربان باشند و با عزمی جزم به جهت پیشبرد اهداف نقشه پنج ساله به پا
 خیزند و بدانند که تحقق این اهداف مطمئن‌ترین راه شکوفایی و رشد شکوهمند
 بذرهایی است که سالار پیمان به دست لطف و احسان بر کشتزار روحانی این
 سامان افشاند.

با تحیات ابدع ابھی

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده

منشی محفل: کینت ای باورز

یادداشت:

۱ - دور بهائی، اثر خامه حضرت ولی امرالله، (بدون ذکر نام مترجم) لجنه ملی نشر آثار امری
 به زبان‌های فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان غربی، ۱۴۴ بدیع - ۱۹۸۸ میلادی،
 ص ۵۳ - ۶۸.

برخی از تازه‌های دیانت بهائی

نوشته: پروفیسور الساندرو بوزانی

ترجمه و تلخیص: علاء‌الدین قدس جورابچی

پروفیسور الساندرو بوزانی خاورشناس نامدار و پُربرگ و بار ایتالیایی در بیست و نهم ماه می سال ۱۹۲۱ میلادی در رُم در خانواده‌ای مسیحی کاتولیک مذهب پا به عرصه وجود گذارد و در یازدهم ماه مارچ سال ۱۹۸۸ میلادی، در شصت و هفت سالگی از همان شهر روح والایش رهسپار دیار باقی گردید. او در سال ۱۹۵۰ میلادی به آئین بهائی گروید و از همان هنگام تا زمان صعودش به ملکوت ابهی، مدت سی و هشت سال، قدماً و قلماً و لساناً در خدمتگزاری و انتشار آن، دمی فروگذاری نکرد و آثار گوناگون بسیاری درباره آن، بجز کتب و مقالات و نوشتارهای بی‌شمار در رشته‌های تخصصی خود، یعنی تاریخ، فلسفه، عرفان، تصوف، ادیان و به ویژه دیانت اسلام و علوم اسلامی و همچنین زبان شناسی اعم از شرقی و غربی، ادبیات ملت‌های اسلامی در خاور زمین و به ویژه ایران، برای آیندگان به یادگار گذارد.

در آغاز این مقاله، شایسته است نکاتی چند به عنوان پیشگفتار موضوع مورد بحث، یادآور گردد.

الف - اصولاً دیانتی که با امور اجتماعی - اخلاقی سر و کار دارد، نمی‌تواند مخالف با علم و دانش باشد. تمام عقاید جزمی^۲ که با علم موافق و سازگار نیستند، به فرموده حضرت بهاءالله بی‌ارزش و اعتبارند.

ب - هدف و مقصد اصلی دیانت فقط دنیای بعد نیست. این دنیای ما

نیز عرصهٔ دیانت است، این جهان نیز قلمرو خداوند و میدان سعی و عمل و جهاد و مبارزهٔ روحانی مجاهدان امر اوست، و همین امروز و نه در آینده‌ای نزدیک یا دور، وظیفهٔ این مبارزان روحانی آنست که به وحدت عالم انسانی جامهٔ عمل پوشانند.

بی شک دیانت بهائی به بقای روح و زندگی پس از مرگ معتقد است. با این همه، لازم است مطالب زیر نیز مورد توجه قرار گیرد:

اولاً به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء، ما نباید دربارهٔ کیفیت و چگونگی عالم بعد و شرایط و خصوصیات آن زیاد تفکر کنیم. در غیر این صورت مانند آنست که جنین در رحم مادر بخواهد که پیرامون وضع هوا و زمین و چگونگی جانوران و گیاهان جهان ما اندیشه و تصویری نماید.

ثانیاً به فرمودهٔ آن حضرت، کسانی که از این عالم می‌روند اگرچه عالمی مخصوص به خود دارند، ولی دنیای آنان از این دنیا منفصل و جدا نمی‌باشد. حضرت بهاءالله در این مورد بیشتر و روشن‌تر بیان می‌فرماید که: "ارواح مجزده که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مُطَهراً عن شبهات الامم عروج نمایند، لعمرا لله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایهٔ بقای آفرینش است. فنا آن را اخذ ننماید و ادراک و قوت و قدرت او خارج از احصای عقول و ادراک است. انوار آن ارواح مزیبی عالم و امم است."^۳

ج - امر بهائی یک سلسله اصول و مبادی امروزی و درخور نیازمندی‌های عصر کنونی به عالم انسانی ارائه می‌دهد، مانند:

تحرّی حقیقت، وحدت اساس ادیان، تطابق علم و دین، تساوی حقوق زن و مرد، ترک اوهام و خرافات و جمیع تعصبات، اعم از نژادی و وطنی و مذهبی و جز آن، صلح عمومی، تعلیم و تربیت همگانی، حل مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی و مانند آن‌ها.

د - دیانت و سیاست به طرزی بدیع با یکدیگر همکاری خواهند نمود. البته در حال حاضر همهٔ افراد بهائی از مداخله در امور سیاسی ممنوع شده‌اند، از

آن رو که بتوانند با کمال آزادی و دور و برکنار از قیود و دسته‌بندی‌های سیاسی، به ایجاد یک نظم جهان‌آرای مذهبی - سیاسی الهی بپردازند.

بطور کلی می‌توان امر بهائی را از سه نظر و دیدگاه مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار داد

(اول) فلسفی

(دوم) اجتماعی - اخلاقی

(سوم) اداری - سیاسی

اوّل - از نظر فلسفی

برطبق تعالیم بهائی، عرفان ذات الوهیت برای افراد بشر امکان‌پذیر نمی‌باشد. حضرت بهاء‌الله در این باره چنین می‌فرماید: "حق لم یزل در غلّو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال به سُمّ امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود ... سبیل کلّ به ذات قدّم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود."^۴

آنچه ما درباره وجود خدا می‌دانیم از مظاهر ظهور و فرستادگان اوست. ظهور آنان از جنبه مذهبی برای زمان خود مطلق و از نظر تاریخی نسبی و اعتباری است. به عبارت دیگر، احکام و قوانین ادیان برای زمانی محدود، متناسب و سازگار با شرایط و مقتضیات قلمرو نفوذ آنها بوده و با گذشت زمان و تغییر نیازمندی‌های آدمیان، نیروی سازگاری و در نتیجه، قدرت اجرایی خود را از دست می‌دهند. از این رو در آینده نیز پیامبران دیگری پدیدار خواهند گردید و ادیان تازه‌ای تأسیس خواهند نمود.

آنچه آئین بهائی تعلیم می‌دهد فقط عرفان الوهیت و شناسائی صفات و کمالات او نیست. دیانت بهائی بیشتر یک دیانت اجتماعی - اخلاقی است تا یک مشرب عرفانی. به عبارت دیگر، امر بهائی نه تنها دارای جنبه‌ای عرفانی است، بلکه از سوی دیگر، حائز جنبه‌ای اجتماعی - اخلاقی نیز بوده و وضع

قانون را اساس رسالت مظهر ظهور می‌داند.

حقیقت ذاتاً نامحدود بوده و تغییرناپذیر است. همانطوری که آفتاب دیروز و از آن امروز آفتاب واحدی است، از این نظر، حقیقت به عنوان شالوده و اساس همه ادیان الهی همواره یکی است. حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: "حقیقت ادیان الهی واحد است، زیرا حقیقت یکی است، تعدّد قبول نکند و جمیع انبیاء در نهایت اتّحادند. نبوت حکم آفتاب دارد در هر موسمی از نقطه‌ای طلوع نماید."^۵

امر بهائی برای اثبات حقانیت و راستی ظهورات الهی معجزات و خوارق عادات را براهینی محکم و دلایلی متین و روشن بشمار نمی‌آورد. در ادوار گذشته، شاید از نظر مذهبی سودمند بوده است که مردمان معتقد گردند که "پسر خدا" (حضرت مسیح) به وسیله معجزه "مرگ و قیام از بین مردگان و صعود جسمانی به آسمان"، بشریت را از رنج بار گناه و معصیت حضرت آدم رهانیده و موهبت نجات و رستگاری عنایت کرده است. مطابق تعالیم بهائی، بشر امروزی بی آن که حقیقت ژرف و عمیق این معجزات را از میان بردارد، بهتر می‌تواند آن‌ها را بطور معنوی و روحانی تجزیه و تحلیل و ادراک نماید. عالم انسانی بدان مرحله از بلوغ و تکامل رسیده است که معنای "قیام مسیح" را مطابق بیان حضرت عبدالبهاء بپذیرد که می‌فرماید: "حقیقت مسیحیه که عبارت از تعالیم و فیوضات و کمالات و قوه روحانیه مسیحیه است، دو سه روز بعد از شهادت، خفی و مستور شد، جلوه و ظهوری نداشت بلکه حکم مفقود یافت ... و چون بعد از سه روز حضرات حواریون ثابت و راسخ گشتند و بر خدمت امر مسیح قیام نمودند و مصمم بر آن شدند که تعالیم الهی را ترویج کنند و وصایای مسیح را مجری دارند و قیام بر خدمت مسیح کردند، حقیقت مسیح جلوه نمود و فیض مسیح آشکار گشت و شریعت مسیح جان یافت و تعالیم و وصایای مسیح ظاهر و آشکار گردید. یعنی امر مسیح مانند جسد بی‌جانی بود، جان و فیض روح القدس احاطه نمود. این است معنی قیام مسیح و این قیام حقیقی بود."^۶

دوم - از نظر اجتماعی - اخلاقی

هدف و آرمان آئین اجتماعی - اخلاقی بهائی تحقّق بخشیدن به یک وحدت رو به توسعه است. اگر "وحدت الوهیت" در عالم خلقت مصداق نیابد، عاری از معنی و مفهوم است. از این رو، انبیاء گذشته هر یک شکل کامل تری از "وحدت" را برای نوع بشر آورده‌اند: حضرت آدم، آورنده وحدت خانواده. حضرت براهیم، بنیان‌گذار وحدت قبیله. حضرت موسی، مؤسس وحدت قومی و حضرت محمد موجد وحدت ملی.

در مقدمه این مقاله، در میان اصول و مبادی گوناگون امر بهائی، اصولی را مانند تساوی حقوق زن و مرد، صلح عمومی و وحدت اساس ادیان بیان داشتیم که تمدن جدید آن‌ها را از آن خود می‌داند. اما تاریخ اندوهبار جدید اروپا این پرسش را پیش می‌آورد که آیا تحقّق اصولی چون صلح عمومی تنها بر شالوده علمی - سیاسی و بدون محرک روحانی و انگیزه احساسات مذهبی امکان‌پذیر تواند بود؟ برای استوار ساختن بنیانی جدید، وجود یک عامل و محرک روحانی، یعنی دیانت لازم و ضروری است. دیانتی که در عین حال اهداف و آرمان‌هایی را که تاکنون صرفاً ناشی از حسن نوع‌پرستی و انسان‌دوستی به‌شمار آمده‌اند، مورد توجه قرار داده و سرلوحه اقدامات و از وظائف اصلی خویش محسوب دارد. برای نمونه دو اصل زیر را ذکر می‌نمائیم: وحدت ادیان و صلح عمومی.

وحدت ادیان - دیانت بهائی در موضوع وحدت ادیان خود را از مکاتب جدید "سنکرتیسم"^۷ مانند مشرب "تئوزفی"^۸ از این نظر جدا می‌داند که به همه ادیان در زمان و دوره خود به دیده راستی و حقانیت می‌نگرد. هر دیانتی برای زمان محدودی است. خداوند در هر عصری آئینی نوین بنیان می‌گذارد که در اساس با دیگر ادیان برابر و یکسان و اما قوانین و تعالیمش نسبت به گذشت زمان و تغییرات مقتضیات عالم انسان متفاوت و گوناگون است، تا بتواند پاسخگوی نیازمندی‌های متغیّر بشر در حال تکامل و پیشرفت باشد.

۲ - عقیده جزمی (Dogma) - بر پایه اعتقاد کلیسای کاتولیک، هرگاه در گفته‌های حضرت مسیح و رسولان او آراء و نظریه‌هایی روشن و آشکار ابراز نشده باشد، کلیسا مسئول و مختار است که هنگام بروز این‌گونه آراء و نظریه‌ها درباره خدا و عیسی و کلیسا، نظر و عقیده خود را که برای همگان قاطع و جزمی و بی چون و چرا، پذیرفتنی است، اظهار نماید. مانند "تثلیت یا اعتقاد به اقانیم ثلاثه آب، این و روح القدس"، که در سال ۳۲۵ میلادی در شورای نیقیه یا نیکیا نزدیک شهر استانبول کنونی که در حال حاضر ایزنیک یا ایزنیق خوانده می‌شود، به تصویب رسید، و عقیده "عصمت پاپ‌ها" که در سال ۱۸۷۰ میلادی از سوی پاپ پی نهم و عقیده "صعود جسمانی مریم عذرا به آسمان" در سال ۱۹۵۰ میلادی از جانب پاپ پی دوازدهم، صادر و اعلان گردید.

۳ - مائده آسمانی - جلد ۸ صفحه ۱۸۹

۴ - لوح سلمان - مجموعه الواح - چاپ مصر صفحه ۱۴۴

۵ - خطابات اروپا و آمریکا - صفحه ۲۵۴

۶ - مذاکرات عبدالبهاء - صفحه ۸۰

۷ - سنکرتیزم (Syncretism) - عبارت از عمل یا روشی است برای ترکیب نمودن و متحد و یکنواخت کردن عناصر ناموزون و ناهم‌آهنگ - از نظر سیاسی یعنی اتحاد و اتفاق علیه دشمن مشترک - از جنبه فلسفی و دینی اقدام و کوششی است برای درآمیختن و یکسان ساختن روش‌های مختلف و اصول و عقاید گوناگون و متفاوت فلسفی و مذهبی.

۸ - تئوزوفی (Theosophy) - Theos (یونانی): "خدا" و Sophos (یونانی): حکیم - عالم - عارف - و Theosophy: حکمت الهی - خداشناسی - عرفان در الهیات - عرفان مسائل روحانی (بطور عام) و بطور خاص: نام یک مشرب و مذهب عرفانی است - در اصطلاح و تعبیر امروزی مقصد از این مشرب، تلاش و کوشش برای درآمیختن و یکسان ساختن اصول و عقاید و روش‌های گوناگون و متفاوت مذهبی، فلسفی و علمی و همچنین مشابه و همانند با و بلکه متأثر از آئین‌های بودایی و برهمنی، برقرار کردن رابطه مستقیم میان

ادامه در صفحه ۳۶

رساله سیاسیّه

صادر از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء

شرح رساله از دکتر طلعت بصراری (قبله)

ادامه مطالب پیشین

همانطور که دین زردشتی آیین رسمی ساسانیان گردید، کیش شیعه امامیه نیز مذهب رسمی دولت صفوی شد. البته این تدبیر شاه اسماعیل توانست جلو نفوذ دولت عثمانی را که در شرق و غرب توسعه یافته بود و می توانست به بهانه این که پادشاهان آن دولت خلیفه اسلام اند بر این مملکت سنی مذهب هم تسلط یابند ولی به این طریق به عثمانیان فهماند که ایرانیان دیگر سنی نیستند و زیر بار خلافت ایشان نمی روند.^{۳۷} درست است که مذهب رسمی ایران تعیین گردید و به روحانیان پر و بال بسیار داده شد، اما برخی پادشاهان صفوی خیلی زیر بار علمای مذهبی نبودند. شاه عباس خود را کلب آستان علی می نامید و پیاده برای زیارت اماکن متبرکه می رفت اما مقصدی در این کار نهفته داشت. او می خواست به این طریق از احوال توده مردم و اوضاع کشور آگاهی یابد. او با کوچ دادن آرامنه و اسکان آنان در نقاط مختلف مملکت، از جمله در اصفهان، منطقه ای را نظیر جلفا^{۳۸} برای ایشان ساخت و در زمان او تقریباً اقلیت های مذهبی به آزادی می زیستند و آداب و رسوم مذهبی خود را انجام می دادند. آثاری که از دوران صفوی بجا مانده، با نقاشی ها و تذهیب ها و مینیاتورکاری های کم نظیر که شاهان قاجار روی بسیاری از نقاشی ها را در ساختمان ها گیل گرفته بودند، معلوم می شود که بساط بزم و طرب و اموری که منع مذهبی داشت، کاملاً رایج بود. اما بازار شعر و شاعری بجز اشعار مدحی پیغمبر و ائمه و مرثیه گویی

به شدت کساد شد. چون از شاعران هیچ‌گونه حمایتی نمی‌شد. پروفیسور ادوارد براون^{۳۹} در جلد چهارم کتاب تاریخ ادبیات خود می‌نویسد: "به رفیق دانشمند و همکار محترم خود، میرزا محمد خان قزوینی"^{۴۰} مراسله نوشته و به طریق ذیل استفسار نمودم. از این که در عهدی به آن باشکوهی و قدرتی به آن دوام (دوره صفویه) هیچ شاعر بزرگی در ایران ظهور نکرده است، اولاً آیا این قضیه را مسلم و لایق بحث می‌دانند یا خیر؟ ثانیاً از چه راه می‌توانند آن را حل نمایند؟ در پاسخ مکتوبی به تاریخ ۲۴ می ۱۹۱۱ نوشته و ارسال داشتند که مضمون آن از این قرار است: "علی‌ای حال شکی نیست که در عهد صفویه ادبیات و شعر فارسی به پایه پستی افتاده است و حتی یک شاعر درجه اول در این عصر به ظهور نیامده است. بزرگترین علت این قضیه ظاهراً لیت لسا مع سلاطین صفوی برحسب نظریات سیاسیه و ضدیتی که با دولت عثمانیه داشتند، بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائی که از اصول و قوانین این مذهب اطلاعات کامله داشتند می‌نمودند... لیکن از طرف دیگر از لحاظ ادبیات و شعر و عرفان و تصوف و به قول خودشان هرچه متعلق به کمالیات بود (در مقابل شریعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدی اظهار نکردند، بلکه به انواع وسائل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این "کمالیات" برآمدند زیرا که نمایندگان مزبور اغلب از قوانین و مراسم مذهبی به طور کامل استقرار نداشتند... باری در عهد صفویه به جای شعرا و حکمای بزرگ، فقهایی مثل محقق ثانی "شیخ حرّ عاملی" و "شیخ بهایی" و غیره به ظهور رسیدند که در بزرگی آن‌ها شکی نیست ولیکن بی‌اندازه سخت و خشک و متعصب و متکلف بودند. شاه سلطان حسین که دارای خوبی آرام بود و روحیه طلبگی آخوندی داشت، تحت تأثیر ملاها واقع شد و در انجام مراسم دینی و تلاوت قرآن جهدی بلیغ می‌نمود، بطوری که او را پیش از آن که به پادشاهی برسد، ملا حسین می‌گفتند. چنان دل رثوفی داشت که روزی بر حسب اتفاق با طپانچه اردکی را مجروح کرد، از این عمل بقدری متوحش شد که بی‌اختیار فریاد برآورد "ای وای خون ریختم". او در آغاز

سلطنت به بستن میکرده‌ها و منع شرب خمر و جلوگیری از عبادت در کلیساها و معابد غیراسلامی فرمان داد. شاه سلطان حسین چون به شدت تحت نفوذ علمای دین بود، بالطبع با صفویه صفایی نداشت و به فرمان او خانقاه‌ها خراب شد و صوفیان نفی بَلَد شدند. خرابی و آشفتگی اوضاع ایران به محمود افغان^{۴۱} اجازه داد تا به لشکرکشی به ایران جسارت ورزد. در این لشکرکشی‌ها عده‌ای از زرتشتیان کرمان و یزد که از سخت‌گیری‌های عمال شاه سلطان حسین آزرده خاطر بودند، نیز با وی همراهی کردند. در نتیجه با روحیه‌یی که شاه سلطان حسین داشت، وقتی عشایر افغان به اصفهان آمدند، تسلیم محمود افغان شد و با دست خود تاج بر سر او نهاد.

آقای دکتر قاسم غنی می‌گوید^{۴۲} "هیچ طبقه و سلسله‌ای بیش از سلسله صفویه سبب انحطاط و تَدَنی اخلاق ایرانیان نبوده‌اند. مغول فصدی در ایران نموده‌اند و همه خسارات آن‌ها در کمتر از نیم قرن جبران‌پذیر بود. ولی سلاطین شوم صفوی سبب فلج و استرخاء روحی شده‌اند که تا چند قرن رهایی از آن ممکن نخواهد شد."

قدرت و نفوذ مذهبی دوره شاه سلطان حسین با شدت بیشتری در زمان قاجاریه ادامه یافت. با روی کار آمدن آقا محمد خان^{۴۳} حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه چه در رساله مدنیه و چه در رساله سیاسی، بارها توجّه خواننده را به این موضوع جلب می‌فرمایند. در رساله سیاسی می‌فرمایند "سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند. قرآن خوانند و روش درندگان خواهند. صورت انسان دارند و سیرت حیوان پسندند. و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انّنا نحن مصلحون الا انّهم هم المفسدون ولكن لایشعرون." که البته منظور مبارک دخالت علماء سوء در هر عصر و زمان است، در کلیه امور که چه اندازه موجب قتل و غارت و فتنه و فساد بوده‌اند. حضرت عبدالبهاء جل ثنائه به چند نمونه از آن در رساله سیاسی اشاره می‌فرمایند. از جمله وقایع کرمان^{۴۴} در زمان آغا محمد خان قاجار. در زمان فتحعلیشاه^{۴۵} عقد معاهدات ننگین گلستان و

ترکمانچای^{۴۶} و در زمان ناصرالدین شاه، معاهده پاریس^{۴۷} و نیز اشاره‌ای به سلطان عبدالعزیز اول عثمانی^{۴۸} و مجتهد بنام زمان حاجی سید محمد^{۴۹} که حضرت بهاءالله جلت عظمته نیز در لوح سلطان از او نام می‌برند. ظلم و جور نسبت به بهاییان مظلوم به تحریک عالمان دین در این مدت ۱۵۰ سال برهیچکس پوشیده نیست. حتی در زمان دو پادشاه دودمان پهلوی که مجتهدان دستشان تقریباً از دخالت در امور کوتاه، و امنیت برقرار بود نیز باز بر اثر تحریک این افراد در گوشه و کنار مملکت، به صورت موضعی وقایعی دلخراش روی می‌داد و حتی یک بار رادیوی دولتی وسیله تحریک متعصبان قرار گرفت که اگر دولت جلوگیری نمی‌کرد، شاید مردم متعصب تحریک شده، یک بهائی را زنده نمی‌گذاشتند.

ادامه دارد

^{۳۷} - مبارزالدین محمد مظفر: بنیانگذار سلسله آل مظفر، وی نواده شرف‌الدین مظفر از امرای دربار ایلخانان مغول ایران بود. امیر مبارزالدین در سال ۷۱۸ هـ. ق. از طرف ایلخان به حکومت یزد و کرمان و فارس منصوب شد. کم‌کم نفوذ دولت مغول را از این نواحی برانداخت. اصفهان را فتح کرد و در آذربایجان تا تبریز پیش رفت. پسران وی او را خلع و کور کردند. (فرهنگ معین به تلخیص)

^{۳۸} - جلفا (Jolfa): شهرکی در جنوب غربی اصفهان. شاه عباس گروهی از آرامنه جلفای آذربایجان را به نزدیکی پایتخت خود انتقال داد و ایشان این قصبه را به یادگار جلفا بنا کردند و کلیسایی نیز در آنجا ساختند. (۱۶۰۶ م.) و شاه عباس موقوفاتی برای آن تعیین کرد. امروز بیشتر سکنه‌اش آرامنه ایرانی هستند. (فرهنگ معین)

^{۳۹} - ادوارد براون (Edward) ادوارد گرانویل Edward G.: خاورشناس انگلیسی (۱۲۴۰ هـ. ش. ۱۸۶۲ م. فوت ۱۳۰۴ هـ. ش. ۱۹۲۶ م.) وی استاد دانشگاه کمبریج بود و به زبان‌های

فارسی، عربی و ترکی آشنایی کامل داشت. مؤلف آثار معروف "تاریخ ادبیات ایران" در چهار جلد (که همه به فارسی ترجمه شده). "سی سال در میان ایرانیان" (ترجمه شده)، "انقلاب ایرانیان" و غیره و نیز متن چند کتاب مهم فارسی را تصحیح کرده و به طبع رسانیده است.

۲۰ - قزوینی: محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلی دانشمند و محقق ایرانی (طهران ۱۲۹۴ هـ.ق. - فوت طهران ۱۲۶۸ هـ.ق. ۱۳۲۸ هـ.ش. - ۱۹۴۹ م.) وی تحصیلات مقدماتی و علوم اسلامی را در طهران فرا گرفت. در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. به لندن سفر کرد و مدتی در آنجا و سپس چند سال در پاریس به مطالعه و تحقیق و تصحیح متون مشغول بود. دوره جنگ جهانی اول را در برلین گذرانید و سپس مجدداً به پاریس بازگشت و در آن شهر مقیم شد. در ایام اقامت در اروپا با غالب خاورشناسان و ایران شناسان مراوده داشت. در اواخر سال ۱۳۱۸ هـ.ش. به مناسبت جنگ جهانی دوم به طهران بازگشت و ده سال پایان عمر را در این شهر گذرانید. وی معرّف و مروج روش تحقیق و تتبع غربی در ایران محسوب می‌شود. از آثار او است: ترجمه احوال مسعود سعد (فقط ترجمه انگلیسی آن به طبع رسیده)، مقدمه تذکره اولیه، چاپ نیکلسن. (فرهنگ معین)

۲۱ - محمود افغان: محمود افغان پسر میرویس از رؤسای طائفه غلجایی در سال ۱۱۳۴ هـ.ش. به قصد تسخیر ولایات ایران از قندهار بیرون شد. ابتدا کرمان را گرفت. سپس روی به اصفهان نهاد. در نزدیکی گلون‌آباد با لشکریان شاه سلطان حسین جنگ کرد و آنان را شکست داد و اصفهان را محاصره کرد و در ۱۴ محرم ۱۱۳۵ آن شهر را گرفت. سرانجام کار او به جنون کشید و در یک روز سی و یک تن از شاهزادگان صفوی را کشت و خود او نیز در شعبان ۱۱۳۷ هـ.ق. به دست اشرف پسرعموی خود کشته شد و اشرف جانشین او گردید. (فرهنگ معین)

۲۲ - دکتر قاسم غنی: دکتر قاسم غنی پسر سید عبدالغنی پزشک و دانشمند و ادیب ایرانی (تولد سبزوار ۱۳۱۶ هـ.ق. - فوت کالیفرنیا (امریکا) ۱۳۷۰ هـ.ق. - ۱۳۳۱ هـ.ش.) او پس

از طیّ تحصیلات مقدماتی در سبزوار به طهران آمد و در مدرسه دارالفنون (قدیم) وارد شد و سپس برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی به بیروت رفت و در آنجا دانشکده طب را به پایان رساند و در زبان و ادبیات عرب هم احاطه یافت. او چند سال در سبزوار و مشهد به طبابت پرداخت. در پاریس با مرحوم محمد قزوینی آشنا شد. در دوره‌های ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. پس از آن در دانشکده به تدریس اشتغال ورزید. سپس او به وزارت بهداشتی و فرهنگ (آموزش و پرورش) رسید. به عضویت کمیسیون پزشکی فرهنگستان درآمد. او بارها در کنفرانس‌های خارج از کشور به نمایندگی ایران شرکت کرد. به سفارت ایران در مصر و ترکیه منصوب شد. او که برای درمان به امریکا رفته بود، مداوا مؤثر نگشت و درگذشت. او از خدمتگزاران ادب فارسی است. به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و عربی احاطه داشت و به افکار بزرگان ادب آشنا بود. او علاقه شدیدی به حافظ داشت. چندین آثار بزرگا ادب از جمله حافظ را تصحیح کرد و رسالات متعددی نیز دارد. (فرهنگ معین).

۳۳ - آغا محمد خان قاجار : قاجار از طوایف تُرک زبان بودند که همراه کشورگشایان تاتار در عهد چنگیز خان از آسیای میانه به بلاد اسلامی آمده، نخست در شام و سپس در ارمنستان مسکن گزیدند. یکی از هفت ایل تُرکی که در ری کار آمدن صفوی آن سلسه را یاری کرد، قاجار بودند و از طوایف هفتگانه قزلباش بشمار رفتند. آغا محمد خان پسر محمد حسن خان قاجار (اشاقه باش) تحت حمایت کریم‌خان زند بود و در نزد او در شیراز به سر می‌برد. کریم خان به عقل و درایت او اعتقاد داشت و در امور کشور غالباً با او مشورت می‌کرد و حتی او را به رسم تعارف و شوخی، پیران ویسه که نام وزیر افراسیاب تورانی بود می‌خواند. بعلاوه عمه او یکی از زن‌های کریمخان بود و چون مقطوع‌النسل بود، بدون ممانعت حق داشت در حرم زنان داخل شود. آغا محمد خان پس از مرگ کریمخان با شتاب به اصفهان آمد. پس از وقایعی چند که رخ داد، بر شمال ایران دست یافت و دعوی حکومت کرد و پس از برانداختن مخالفان خود در نوروز ۱۲۰۰ هجری، پادشاهی خود را اعلام کرد و پایتخت را طهران قرار داد

حضرت شوقی افندی

خاطرات دکتر یوگو جیاگری

ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)

ادامه مطالب پیشین

اگر مسئولیت این پروژه (مطابق نظر حضرت ولی امرالله) برعهده هر فرد بهائی بود و مسلّم بود که مؤثر می‌باشند، وظیفه من مهم‌تر و حیاتی‌تر خواهد بود. بنابراین من تصمیم گرفتم که تقدّم مُطلق برای اجرای این نقشه باشکوه و عظمت را بدهم که مفهوم ضمنی معنوی آن این بود که در یک رشته طولانی از زمان و مکان، برای پرستیژ و عظمت امر حضرت بهاءالله کمک شود. با تأسف زیادی بطور موقت ترجمه آثار مبارکه را به ایتالیائی متوقف کردم، کاری که تابحال باعث انتشار چندین جلد از تعالیم بهائی به زبان اصلی من شده بود.

قدم بعدی که بایستی فوری برمی‌داشتم تماس با شرکتی بود که معدن سنگ‌های Chiampo را صاحب بودند و پائین‌ترین قیمت را چند ماه پیش داده بودند. نام شرکت مزبور Industria Del Marmi Vicenteni بود، که در شهر Chiampo بود و همچنین نمایندگی در روم داشت. دو روز بعد از رسیدن به روم، مذاکرات جدی و سودمند شروع شد، و باز آرشیکت Rocca قرار شد رل

مهمی را در اجرای این پروژه انجام دهد. چون مهارت و شایستگی او در عرض ساختمان مقام اعلی کاملاً ثابت شده بود، حال یک مرتبه دیگر به او اعتماد کرده، و با تصویب حضرت ولی امرالله، مشغول شد که تولید و استخراج، تراش دادن و بریدن کلیه مرمهرائی که برای ساختمان دارالآثار لازم بود، نظارت نماید. فعالیت‌های مؤثر و جدی و پُرحرارت او را یک همکار ارزشمندی نموده بود که تمام وقتش کاملاً در اختیار او بود.

حال زمان آن رسیده بود که کُترات را در عرض ملاقات با شرکت در شهر Chiampo امضاء نمائیم؛ وقتی آنجا رسیدیم، پس از این که با بعضی از کارمندان عالیرتبه شرکت ملاقات کردیم، پروفیسور Rocca با تعجب متوجه شد یکی از دوستان قدیمی و هم کلاسیش، آرشیستکت Ercole Sanguinetti، رئیس قسمت فروش این شرکت می باشد و این یک نعمت غیرمنتظره‌ای برای ما بود، چون احترام و دوستی متقابل بین این دو فرد شریف، راه‌های تفاهم و همکاری نزدیک‌تری را باز کرد. رئیس این شرکت، یک افسر سابق نیروی دریائی ایتالیا بود، مهندس مسئول کارخانه نیز علاقه‌مند در اجرای پروژه شد و هر دو در جهات مختلفه مساعدت و همراهی می نمودند. همچنین کلیه کارمندان فنی، آنهائی که در معدن سنگ مرمر کار می کردند تا طراح‌ها و کارگرهای هنرمند سنگ تراش و مجسمه‌ساز یک حالت توجه علاقه‌مندانه‌ای به خود گرفته بودند و توانائی و مهارت خود را در هر زلی که از آن‌ها در تهیه مرمر برای ساختمان تقاضا می شد، با کمال صمیمیت و اشتیاق ابراز می داشتند. یک تخمین قطعی و نهائی تأمین و به حضرت ولی امرالله تقدیم شد. هیکل مبارک تلگرافی موافقت

خود را در ۳ ژانویه ۱۹۵۵ اعلام فرمودند. چند روز بعد کُنترات در روم امضاء شد، بدین ترتیب راه برای تحقق یکی دیگر از آمال شادی بخش حضرت شوقی افندی باز شد. هنگامی که هیکل مبارک از این واقعه تاریخی باخبر شدند، تلگرافی در بعد از ظهر ۱۲ ژانویه از آن حضرت به ما رسید، "مشعوف ادعیه محبت آمیز همراه شما می باشد،" تاریخی که هرگز فراموش نخواهد شد.

اوضاع ایتالیا نسبت به زمانی که ساختمان مقام اعلی شروع شد، بطور قابل ملاحظه ای فرق کرده بود، با یک وضع مطلوب و رضایت بخش با توجه به وضع کارگران، وسایل فنی و حمل و نقل. بار دیگر در واقع لشکری از نقشه کش ها، طراح ها، قالب سازها، سنگ بُرها و مجسمه سازها به حالت بسیج درآمده بودند، در حالی که صاحبان معادن سنگ مرمر Zanconato and Nicolato در ناحیه Chiampo در تلاش بودند که از اعماق زمین صدها تُن مرمر را در قطعه سنگ های بزرگ به دست آورند - که یک کار بسیار دقیق و مشکل بود، چون که تنها مرمر بسیار کامل و بی نقص از میان سنگ های مرمر فراوانی که به دست می آمد انتخاب می شدند.

ادامه دارد



مقدمه‌ای در باب مسائل مربوط به محیط زیست

جناب دکتر قدرت کاظمی

جهان در سرازیری سقوط خطرناکی قرار گرفته که اگر اقدام عاجلی به عمل نیاید، مانند بهمن عظیمی همه چیز را در مسیر خود نابود خواهد کرد. جنگ و خونریزی، ترور و وحشت، بی ثباتی و ناامنی همه جا به چشم می‌خورد.

وقایع افغانستان، چین، کشمیر، فلسطین، عراق و شمال آفریقا نمونه‌هایی از این نابسامانی‌های گسترده جهانی می‌باشند.

سیاستمداران و دولتمردان همه روزه مزده عدالت و امنیت و رفاه بیشتر را می‌دهند، ولی مشکلات و معضلات جهانی روز به روز بیشتر و پایه‌های امنیت جهانی در حال فروپاشی است.

بیشتر اعتبارات دولت‌ها بجای عمران و آبادانی، صرف مصارف نظامی و تجهیزات جنگی می‌شود و در این مسابقه تسلیحاتی همه سعی می‌کنند که از دیگران عقب نباشند.

میلیون‌ها نفر اهالی نقاط جنگ زده و در حال اغتشاش، خانه و زندگی خود را رها کرده با پای پیاده عازم نقاط دیگر و یا پناهنده شدن به کشورهای دور و نزدیک هستند. گروهی از آن‌ها ضمن این جابجایی‌ها طعمه مین‌های کار گذارده در راه‌ها و بیابان‌ها می‌شوند. حتی زمین‌های کشاورزی هم مین‌گذاری شده‌اند، بطوری که اگر کشاورزی به مزرعه سابق خود برگردد، جرأت پا گذاردن به مزرعه مزبور را نخواهد داشت.

بر پایه گزارش مورخ ۱۹ جون ۲۰۰۳ موسسه خبری BBC فقط در افغانستان روزانه ۳۰ نفر بر اثر انفجار مین جان خود را از دست می‌دهند. مسلماً

در سایر نقاط جهان هم اوضاع بهتر از این نخواهد بود.

برای پی بُردن به درد و رنج این آوارگان به شعر زیر که سروده یک کشاورز افغانی است توجه فرمایید:

درون مزرعه را تخم جنگ کاشته‌اند
 نهال فاجعه را رنگ رنگ کاشته‌اند
 به دشت و بادیه باروت سرخ ریخته‌اند
 به باغ و باغچه تیر خدنگ کاشته‌اند
 مباد دست نوازش کشی به چهره خاک
 که کوه و دره آن را تفنگ کاشته‌اند
 زمان کاشتن باغ و باغچه حالا نیست
 تمام باغچه‌ها را فشنگ کاشته‌اند

علاوه بر جنگ و دربدری و مسابقه تسلیحاتی که قبلاً به آن اشاره شد، مسابقه‌های دیگری هم در زمینه‌های گوناگون و با شدت و حدت بیشتری آغاز شده و ادامه دارند. در این جا منظور مسابقه اسبدوانی، اتومبیل‌رانی و غیره نیست، بلکه مسابقه چشم و همچشمی و حرص و آز در جمع‌آوری مال و منال و پول و ثروت و وسایل تجملی است. مسابقه‌ای که برای کسب پول بیشتر و ثروت زیادتر آغاز شده و ادامه دارد. همه به دنبال پول می‌دویم. همه جا صحبت از ثروت و کار پُردرآمد است. هرکس می‌خواهد به هر نحو و از هر طریق که شده پول بیشتری بدست آورد تا اتومبیل مدرن‌تر و گرانبهاتری در اختیار داشته باشد. در خانه بزرگ‌تر یا کاخ مجلل‌تری زندگی کند. جواهرات بیشتر و گرانبهاتری به دست و پا و سر و سینه و گوش و گردن خود بیاویزد تا بدینوسیله شخصیت و مقام خود را مهم‌تر جلوه دهد.

این چشم و همچشمی‌ها به دیگر جاها هم کشیده شده‌اند، توجه به تفریحات ناسالم، ضیافت‌ها و کلوب‌های اختصاصی، آلودگی به قمار، مشروبات الکلی و مواد مخدر از دیگر بیچارگی‌های پول فراوان داشتن است که نتیجه آن

به گزارشی از مجله *British Journal Nature* که در روزنامه 'Toronto Star' مورخ بیستم جولای دو هزار و شش به چاپ رسیده، توجه فرمایید. طبق این گزارش، تاکنون سه چهارم درختان مناطق جنگلی جهان از بین رفته‌اند. ۱۲٪ انواع پرندگان، ۲۳٪ پستانداران، ۲۵٪ درختان کاج مانند و ۵۳٪ گیاهان گرمسیری جهان در معرض نابودی هستند.

طبق گزارش *Antoni Ricciardi* کارشناس محیط زیست دانشگاه مک‌گیل در مونترال، همزمان با این تغییرات، تعداد انواع حیوانات موذی و مخرب به سرعت در حال افزایش است. مثلاً در *Great Lake* که یکی از دریاچه‌های بزرگ آب شیرین کانادا است، نوعی از این حیوانات بنام *Zebra Masel* به سرعت در حال تکثیر و افزایش است و همه ساله در اثر فعالیت‌های این حیوانات، تعداد زیادی از پرندگان از بین می‌روند، بطوری که گاهی منطقه بزرگی از اجساد این پرندگان پوشیده که آن را *Massive Dead Zone* نامیده‌اند. از طرفی هرچند ماه یک نوع جدیدی از این حیوانات تولید می‌شوند. این‌ها همه نتیجه عدم احساس مسئولیت وجدانی و تضعیف باورهای اخلاقی و گرایش بیش از حد به ماده‌پرستی و سودجویی است.

جناب آقای دکتر نصرت‌الله محمد حسینی، یکی از مورخین و نویسندگان سرشناس جامعه بهائی در یکی از سخنرانی‌های خود (سخنرانی صد و نوزدهم) اهمیت رعایت مقررات محیط زیست در دیانت بهائی را به تفصیل و در تجزیه و تحلیلی بسیار جالب و زیبا، از زاویه‌های مختلف مورد بحث قرار داده‌اند که ضمن اخذ اجازه ایشان، بطور اختصار به قسمت‌هایی از مطالب مذکور اشاره می‌شود.

برای آگاهی دقیق از ضوابط آئین بهائی در زمینه بهبود محیط زیست و جلوگیری از تخریب بی‌باکانه فضا و محیط کره ارض که از اهداف دفتر جهانی محیط زیست *بیت‌العدل اعظم* است، باید نظری کلی به آثار طلعات مقدس بهائی: حضرت باب مبشر ظهور حضرت بهاء‌الله، حضرت بهاء‌الله شارع دیانت

عدم توجه به ارزش‌های اخلاقی و معنوی است.

بیانات یکی از رهبران دینی مؤید این مسئله می‌باشد "امروز در صحنه حیات، انسانی را مشاهده می‌کنیم که بدون اعتنا به شخصیت روحانی مرفقی و متعالی خود، هدف و غایت زندگی را فقط در جلب منافع و دفع ضرر دنیوی می‌داند و با این روحیه تمام سجایایی را که سبب علو و بزرگی مقام انسان می‌شود، از دست داده است. در حیات او دیگر از تقوی و پرهیزکاری و توکل و تفویض خبری نیست و از امید و ایمان و گذشت و ایثار اثری مشاهده نمی‌شود. (حضرت شوقی افندی)

مسلماً کسب این پول‌ها و درگیر شدن به این آلودگی‌ها، مستلزم ساعات اضافی کار روزانه و اتلاف وقت‌های فراوان دیگری هم خواهد بود که در نتیجه تمام اوقات این افراد را اشغال کرده، فرصتی برای خواب و استراحت و یا توجه به فرزندان باقی نخواهد گذاشت. حتی در موقع استراحت و خواب هم فکر کارهای انباشته شده روزهای بعد، مانع خوابمان شده، به طوری که اجباراً به قرص‌های خواب‌آور پناه می‌بریم. به تدریج خستگی کارهای مداوم روزانه، بی‌خوابی‌های شبانه و عوارض قرص‌های خواب‌آور و غیره، ما را افرادی ضعیف، حساس، عصبی و فاقد تحمل و بردباری در مقابل خانواده و فرزندان نموده و این فشارهای غیرمستقیم به اطفالمان نیز منتقل خواهد شد.

در اغلب ادیان گذشته دستوراتی برای محافظت درختان و جنگل‌ها، منع کشتار غیرضروری حیوانات، جلوگیری از آلودگی آب‌ها و چشمه‌ها وجود داشته، ولی در دنیای صنعتی امروز، به علت ضعیف شدن باورهای دینی و اخلاقی و توجه بیش از حد به مادیات و منافع شخصی، افراد طماع و سودپرست چنان دچار حرص و آز و التهاب جمع‌آوری پول و ثروت شده‌اند که برای رسیدن به اهداف خود به هر کاری دست می‌زنند که نتیجه آن آلودگی هوا، زمین و آبها با گازها و فضولات سمی کارخانه‌ها می‌باشد، بطوری که این سموم موجب از بین رفتن بسیاری از گیاهان، حیوانات و پرندگان در نقاط مختلف جهان شده است.

بهائی، حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی، دو مبین آثار حضرت باب و حضرت بهاء‌الله نمود. به استناد این آثار مبارکه: طبیعت به ظاهر بی‌جان، آئینه جمال و جلال الهی است و هر جزء آن شهادت بر وجود حتمی صانع و خالق جهان می‌دهد. آدمی واجد خصیصه‌ایست، صاحب لطیفه عظیمه‌ایست که عقل نام دارد و به مدد عقل از طبیعت برتر می‌خرامد و لذا وجودش عامل تغییر در طبیعت می‌شود. این تغییر باید با نهایت درایت انجام شود. همانگونه که اعضاء هیكل انسان با یکدیگر تعاضد و تعاون می‌نمایند، اعضاء هیكل طبیعت نیز باید معاون و معاضد یکدیگر باشند. کاربُرد عضوی از اعضاء طبیعت به افراط، هیكل طبیعت را از کارکرد طبیعی خود باز می‌دارد. برای مثال، حدود هفتاد درصد از مردم کره زمین از سواحل دریاهاى بزرگ (اقیانوس‌ها) بهره‌برداری کرده‌اند و بدین روی تعادل هیكل طبیعت بر هم خورده است. کره زمین که امروز یک دهکده محسوب می‌شود و وطن همه آدمیان است، به سبب درگیری و ستیز میان ملل و دُول، هنوز منابع سودمندش به خوبی کشف و استخراج نشده است. مواد شیمیائی مورد استفاده انسان در این زمان، فضای کره ارض را بسی آلوده کرده است. عُصیان انسان عصر ما، هم علیه مظهر الوهیت است و هم علیه طبیعت. جامعه انسانی، هم نیاز به استفاضه از کمال و درایت مظهر الوهیت دارد و هم نیاز به ارتباط مطلوب و متعادل با مظاهر طبیعت. افراط در تشفی غرائز ناشی از طبیعت، خروج از اعتدال در بهره‌برداری از جهان مادیت، مادیت و طبیعت را سدّ راه سعادت می‌کند، چنان که امروز تخریب بی‌باکانه فضا و محیط زیست، آدمی را معرض خطرات بی‌شمار کرده است.

حضرت باب در کتاب بیان، سوداگری در زمینه آب و خاک را مذموم شمرده‌اند (بیان عربی، باب یازدهم از واحد نهم) و همه مردم جهان را از مواهب طبیعت برخوردار می‌شمارند و به عین عبارت در بیان فارسی می‌فرمایند که: "اگر کسی چشم فؤاد خود را باز نماید نمی‌بیند کُل وجود را الا کفی از جود او" (باب شانزدهم از واحد دوم). همینطور در بیان فارسی به عین عبارت می‌فرمایند: "هیچ

شیئی محبوب‌تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند.

بیانات حضرت بهاء‌الله در خصوص لطافت و نظافت به صدها بالغ می‌شود که شاید جان کلام در این بیان حضرتشان باشد که می‌فرمایند: "کونوا عنصر اللطافه بین البریه".

بیان حضرت عبدالبهاء مبین آثار حضرت بهاء‌الله نیز مناسب مقام است که می‌فرمایند: "نظافت ظاهره هرچند امری است جسمانی ولیکن تأثیر شدید در روحانیت دارد".

تنها کلمه جامع‌الهیّه قادر به تطهیر عالم است و تا کلمه‌الهیّه در قلوب نافذ نگردد، هیچ امری در جهان قوام نیابد. این بیان حضرت بهاء‌الله گویای جامع حقیقت است: "طوبی لمحلّ و لبیب و لمقام و لمدینہ و لقلب و لجبل و لکھف و لغار و لاودیہ و لبرّ و لبحر و لدسکرہ ارتفع فیها ذکرالله و ثنائه".

ترجمه زیبا و شیوای حضرت شوقی ربّانی از این بیان مبارک حضرت بهاء‌الله نیز به نظر می‌رسد:

"Blessed is the spot, and the house, and the place, and the city, and the heart, and the mountain, and the refuge, and the cave, and the valley, and the land, and the sea, and the island, and the meadow, when mention of God hath been made and his praise glorified."

مفاد بیان حضرت بهاء‌الله همانگونه که توجه فرمودید اینست: "خوشا از برای جائی، خانه‌ای، مسکنی، شهری، قلبی، کوهی، غاری، پناهگاهی، بیابانی، زمین و دریا و سبزه‌زاری که در آن نداء ذکر و ثناء الهی مرتفع شود."

باری، تا جهان انسانی تابع کلمه‌الهی و اراده‌رحمانی نشود، مشکلات و مصائب در سطح جهانی موجود است. باید اداره‌امور عالم را به ید کفایت مرجع عالی‌مقامی که منتخب همه مردم جهان است و مورد احترام و اعتماد عالمیان است، تفویض نمود. مقامی که بر پایه زیر بنای اعتقادی خود به وحدت نوع انسان، تعدیل معیشت و توزیع عادلانه منابع طبیعت و ثروت باور دارد علم را در جهت توافق با اخلاق و دین در شناخت و رفع مشکلات موجود در کره زمین

بکار می‌گیرد، فلاح و زراعت را بسیار ارج می‌نهد و بر دیگر تلاش‌های اقتصادی مقدم می‌شمارد.

حضرت شوقی ربّانی به استناد بیانات طلعات مقدّس بهائی: حضرت باب، حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء، بیش از هفتاد سال پیش نگران جوّ آلوده کره زمین بوده و حضرتشان ده‌ها سال پیش، گروه‌های ذاتاً و اساساً انسان‌دوست را که در جهت بهبود وضع محیط زیست تلاش کرده‌اند، چون گروه "The Men of Trees" و گروه "The World Forestry Charter" تجلیل فرموده‌اند. حضرت شوقی ربّانی از جمله در دو اثر از آثارشان که در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ میلادی صادر گشته است، به منظور حفظ محیط زیست و بازسازی از تخریب بی‌باکانه فضا و سطح کره زمین، تشریح می‌فرمایند که چگونه انسان وجودش با طبیعت درآمیخته است و تا عواطف قلبیش در جهت ایثار و خیر همهٔ عالمیان تغییر نیابد، محیط زیست آرامش نمی‌یابد. به فرمودهٔ حضرتشان، قلب انسان با طبیعت به ظاهر بی‌جان واجد کشش متقابل جاودان است و تنها تعالیم مظهر یزدان قادر است که طبیعت و جهان بشریت را در جهت مشیت حضرت احدیت قرار دهد و آرامش بخشد.

کلام را با بیان زیبایی از یکی از بهائیان مغرب زمین به پایان می‌رسانم. این شخص، ریچارد سینت بارب بیکر (Richard St. Barbe Baker) (1889-1982) است که در جهان به "پدر درخت" معروف است و به خاطر خدماتش در زمینه کاشت درختان در نقاط مختلف جهان، از جمله صحاری آفریقا، مورد تجلیل حتی رؤسای جهان قرار گرفته و دانشگاه سسکچوان (Saskatchewan) در کشور کانادا، هر سال به نام او جایزه "انسان و درخت" را به نفوسی داده است که در زمینه کاشت درختان و حفظ محیط زیست تلاش نموده‌اند. این خادم فقید بهائی "پدر درخت" می‌گوید: من به وحدت نوع انسان و وحدت همهٔ موجودات جهان باور کرده‌ام. آرزو دارم که همواره به همهٔ همسایگان خویش که مردم کره زمین‌اند، مهر و رزم. به زمینی که زیر پای من

است و به هوائی که به من حیات می‌بخشد، به نوری که از آسمان بر من می‌تابد، مهر ورزم. آرزویم اینست که زمین همواره سبز و خرم دیده شود، همه ساکنان آن چون برادر و خواهر بر هم نظر نمایند.

در این جا وظیفه خود می‌دانم که از الطاف ضیائیه خانم خضرائی تشکر و سپاسگزاری نمایم، زیرا موفقیت تنظیم و تکمیل مطالب این مجموعه را مدیون تشویق و ترغیب‌های مکرر و مداوم ایشان می‌دانم. همچنین سپاسگزاری از مرحوم دکتر فضل‌الله زاهدی شوهر ضیائیه خانم خضرائی که با وجود تهدیدهای پی در پی مخالفین، منزل ایشان همیشه محل اجتماع احبا و در اختیار تشکیلات بهائی بود. فوت دکتر زاهدی برای دوستان و آشنایان مخصوصاً برای خانم و فرزندان، حادثه ناگوار و فراموش نشدنی است. روحش شاد و علیه رحمت الله و رضوانه.

در دلِ خبری هست

جناب آقای دکتر عطاءالله ستوده نیا

در هر دل شوریده ز عشقت اثری هست
از شور و نوائی که بلند است در این دور
گفتم که شبِ تارِ فراقِ چه بلند است
دانم که نهالِ گلِ عشقت نشود خشک
با این همه بیداد که دیدیم به راهت
در کوی تو دلداده زیادند ولیکن
این طایرِ دل جز به حریم تو نچرخد
عشاقِ تو آسوده نگردند در این شهر
آن‌ها که نبردند کنون راه به سویت
عشق است علاجِ دلِ بیمار ستوده
احسبنت بر آن شاعرِ آزاده که فرمود:

زین آتشِ سوزنده به جان‌ها شری هست
پیداست که از عشقِ تو در دلِ خبری هست
گفتا که به دنبال شبِ آخرِ سحری هست
تا وعده دیداری و تا چشم تری هست
شادیم که با ما ز تو لطف و نظری هست
حاشا که چو من شیفته دربدری هست
تا قدرتِ پروازی و تا بال و پری هست
تا آتشِ ظلم و ستم شعله‌وری هست
در غفلتِ آنند که راهِ دگری هست
تا گردشِ ایامی و دورِ قمری هست
تا ریشه در آبست امیدِ تهری هست

چنانکه گفته شد نویسنده نه تنها با بهائیان سر ستیز دارد و به کینه جوئی مذهبی با آنان در این کتاب مبادرت می کند، بلکه هموطنان یهودی خود را نیز از این "موهبت" بی نصیب نمی گذارد و با بکار بردن کلمه موهن جهود به جای یهودی، اتهامات بی اساس و فاقد مدرک و دلیلی را به هموطنان یهودی و بهائی خویش روا داشته و مجدداً می نویسد: "... بهائیان از اصول جهان بینی سخن می رانند ولی در معنی و عمل، مزوج بی وطنی هستند ... از این روست که بهائیان و جهودان در ایران، منفورترین مردم بشمار می روند." وی از آقای بالیوزی که از بهائیان برجسته بود یاد می کند و می نویسد: "... او که بهائی مؤمن قشری و متعصبی است که در خدمت بخش فارسی بی بی سی لندن کار می کند ..." او به این ترتیب می خواهد وابستگی یک بهائی را بزعم خود، به انگلستان القاء نماید و این در حالی است که خود او و استاد مجتبی مینوی نیز در آن جا کار می کردند و در همان اوقات دکتر آدمیت در کتابی که تألیف کرده و در آن از آئین بهائی یاد کرده بود، به سبب نقل قولی که وجود خارجی در این باره نداشت، به شدت مورد ایراد استاد مینوی که بهائی نبود قرار گرفت و قول داد که در چاپ بعدی آن را حذف کند و چنین نیز کرد، بنابراین کینه توزی دکتر آدمیت با بهائیان مسبوق به سابقه بوده و تازگی نداشته است. وی بررسی خود را با این تهمت و افترا به پایان برده و می نویسد: "... در یک کلام، داستان باب با دعوی امام زمانی آغاز گشت و به مرام بی وطنی و اجنبی پرستی انجام پذیرفت ..." و به این ترتیب یک اثر تحقیقی را تا حد یک ردیه مذهبی تنزل می دهد و به هر حال نظر به این که وی به بسیاری از دیگر ایرادات خویش، مدرک و دلیلی ارائه نمی کند و برای خودداری از اطاله کلام، به این نقد در این جا پایان می دهیم.

^۱ - برگرفته از تألیف جناب دکتر فریدون وهمن "کتاب ۱۶۰ سال مبارزه با آئین بهائی - ص

نقد بخشی از کتاب "امیرکبیر و ایران"

جناب دکتر گیو خاوری

ادامه مطالب پیشین

دکتر آدمیت می‌نویسد: "... شکنجه و آزار و تعقیب دینی که به بایان رواداشتند، ذهن بینندگان خارجی را ربود. از یک سو دانشمندانی به مطالعه در احوال این فرقه پرداختند و از سوی دیگر سیاست روس و انگلیس را معطوف به آنان داشت..." گوئی نویسنده متأسف است که چرا خارجیان، مانند هموطنان او در این خصوص بی‌توجه نماندند و دست به قلم بردند و لاقفل از این راه، از مظلومان به دفاع برخاستند و به این عطف توجه آنان جنبه سیاسی می‌دهد و می‌نویسد: "... انگلیس به ازلیان و روس‌ها به بهائیان توجه یافتند" حال از این توجه چه سودی به بهائیان رسید یا روس‌ها چه سودی بردند، وی نیز مانند همه ردیه نویسان سکوت می‌کند و فقط استخلاص حضرت بهاءالله را از زندان سیاه چال که با وساطت سفیر روسیه صورت گرفت و آن‌هم به خاطر تقاضای مجید آهی، شوهر خواهر حضرت بهاءالله و به سبب ثبوت عدم دخالت آن حضرت در سوء قصد بایان به حیات ناصرالدین شاه بود، که آن را دلیل وابستگی آن حضرت به سفارت روسیه قلمداد می‌کند، بدون آن که از نسبت آهی منشی سفارت روس با حضرت بهاءالله و حضور ایشان در منزل دامادشان به عنوان مهمان سخنی به میان آورد، بلکه به این جریان جنبه پناهندگی به سفارت روسیه می‌دهد و سپاسگزاری آن حضرت را بعدها در یکی از الواح برای رهائی‌شان که به حکم حقیقت‌سناسی صورت می‌گیرد، مدرک ادعای بی‌اساس خود قرار می‌دهد و باز جای شکرش باقی است که درباره یادداشت‌های کینیاز دالگورکی، منتسب به سفیر روسیه در ایران می‌نویسد: "... بنا بر تحقیقی که شده و مسلم گردیده نویسنده آن جزوه مجعول علی‌جواهرالکلام است." (حاشیه - ص ۴۵۶)

نوروز

دکتر طلعت بصاری (قبله)

ادامه مطالب پیشین

بخش چهارم - نوروز در دیگر کشورها

نام نوروز و مهرگان در زمان عمر خلیفه دوم در نوشته‌ها و آثار منسوب بدین زمان دیده می‌شود. بنی امیه با تمام تعصبی که داشتند، دریافت هدیه‌های نوروزی و مهرگان را معمول داشتند و به قول جرجی زیدان در کتاب تمدن اسلامی، جلد دوم، مقدار آن به پنج تا ده میلیون درهم در سال بالغ می‌شده که امیران و دست‌نشانندگان آنان آن را بر ملت ایران تحمیل می‌کردند، تا این که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ممنوع گردید.

با روی کار آمدن عباسیان، با پشتیبانی و حمایت ابومسلم خراسانی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای ایرانی، خلفای عباسی، درباری به تقلید پادشاهان ساسانی ترتیب دادند و نوروز و مهرگان را جشن می‌گرفتند و لباس‌های رسمی دربار ساسانیان مورد تقلیدشان قرار گرفت و شاعران عرب به مناسبت نوروز، شعرهایی می‌سرودند و صله‌های فراوان دریافت می‌داشتند. به قول نیکلسون (Nikolson) دانشمند و مستشرق انگلیسی "اگر اعراب پیش از این دوره، نقش ملت غالب را در اسلام بازی کردند و دیگر ملت‌های اسلامی را به دیده تحقیر می‌نگریستند، لیکن اکنون کار برعکس شده، و ما از یک عصر ملی و عربی به یک دوره نهضت ایرانی و فرهنگ ایرانی منتقل می‌شویم."

آداب و رسوم نوروزی به بیشتر کشورهای اسلامی دیگر سرایت کرد و تا مغولستان و مصر و زنگبار پیش رفت.

بسیاری از مراسم و عادات ایرانیان در نوروز میان دسته و قبایلی که در گذشته زیر نفوذ فرهنگ ایران بوده‌اند، هنوز رواج دارد. نظر به وجود مدارک فراوان، به عنوان نمونه می‌توان عادت استین‌ها و چند تیره از ملت کارتال را مورد تحقیق قرار داد.

میان گُردان - مردم سوریه - تاجیکستان - افغانستان - ازبکستان جشن گرفته می‌شود. اصولاً نوروز بهترین نشانگر هویت ملی ایرانیان است. در ایران معتقد بودند که ایزدانِ خوب و بد وجود دارد. ایزدانِ بد همیشه مقاومت و مخالفت می‌کنند و مأمور اجرای مفاسدی هستند به اسامی: بی‌شرمی - دروغ - بیماری - قحطی - حرص و آز - مرگ - گستاخی - ویرانی - شهوت‌رانی - آزار والدین - زنا - خواب زیاد - تنبلی آورنده بدبختی و یا غیبت - خیانت - اهانت - نحوست - نفرت - بی‌رحمی - شورچشمی - بد چشمی - گدایی - طوفان - صاعقه و غیره.

نظیر این فرشتگان خوب و یا ارواح پلید در سایر ادیان و ملل نیز مشاهده می‌شوند.

در سابق معتقد بودند که این موجودات شریر و پلید در بدن آدمیان حلول نموده و آن‌ها را به اعمال زشت و بد وا می‌دارد. مثلاً افرادی که به مرض روانی و عصبی دچار بودند، آن‌ها را دیوانه و یا مجنون می‌گفتند و روانشناسان آن روز، دستور شلاق زدن می‌دادند، تا این ارواح پلید از بدنشان خارج شود و نیز علت شلاق زدن و تنبیه کردن بدنی اطفال در مدرسه‌ها و مکتب‌های قدیم این بود که می‌گفتند شیطان = اهریمن در بدن آن‌ها حلول نموده، سبب شیطنت و شرارت آنان گردیده و با شلاق زدن، ارواح از بدنشان خارج می‌شود. این طرز فکر علاوه بر روانشناسی و تعلیم و تربیت، در علوم دیگر نیز اثر گذاشت و در حقوق جزا بعضی از مرتکبین را محکوم به زدن شلاق می‌کردند. در اوستا برای

بعضی مجرمین صدها ضربه شلاق تعیین نموده است.

به هر حال، در آیین زرتشت روان‌های خوب در برابر دیوان و اهریمنان صف‌آرایی کرده و مبارزه دائمی بین این دو قوای متضاد همواره در عالم وجود دارد و سعادت را در پیروی از اهورامزدا و یارانش می‌دانند. مبارزه دائمی بین این دو قوای متضاد همواره در عالم وجود دارد. زمانی غلبه با اهورامزدا و یارانش وجود دارد که موعود دیانت زرتشت (مزدپسنا) ظهور کند و بر اهرمن غلبه نماید. در یشتها (Yashtha) آمده: نیاکان ما هریک از سی روز ماه را به نامی می‌خواندند. روز ششم را خرداد می‌نامیدند. خرداد روز در فروردین ماه، آخرین روز جشن نوروز ایشان بود و "نوروز خردادی" یا نوروز بزرگ یا نوروز خاصه خوانده می‌شد، و آن را بهترین و گرمی‌ترین روزها می‌دانستند و بر آن بودند که بسیاری از کارهای بزرگ در آن انجام گرفته و خواهد گرفت ..."

متن پهلوی ماه فروردین روز خرداد ترجمه استاد دکتر صادق کیا، شامل ۴۸ پرسش و پاسخ می‌باشد که برای پرهیز از اطاله کلام، چند نمونه از آن‌ها ذکر می‌گردد:

- ۱ - پرسید اشو زردشت از اورمزد (اهورامزدا) که چرا مردمان ماه فروردین روز خرداد را از دیگر روز به مه (مهتر) و به (بهتر) و گرمی‌تر دارند؟ اورمзда (اهورامزدا) پاسخ داد که برای سپیتمان زردشت! ماه فروردین روز خرداد جان جهانیان دادم.
- ماه فروردین روز خرداد گیومرث (کیومرث) اندر جهان به پیدا آمد.
- ماه فروردین روز خرداد مه‌ری و مهربانی در زمین فرا رسید.
- ماه فروردین روز خرداد هوشنگ پیشداد اندر جهان به پیدایی آمد.
- ماه فروردین روز خرداد فریدون بخشش جهان کرد. روم به سلم داد و ترکستان به تور داد و ایرانشهر به ایرج داد.
- ماه فروردین روز خرداد کی گشتاسب شاه دین زردشت پذیرفت.

الخ.

ادامه در صفحه ۶۷

ملک غفل عن الذی یذکره فی اللیالی و الایام. کم من امیر غرته الدنیا و کم من کبیر حجّته الاشیاء و ائک اقبلت و عرفت مولاک و انشات فی ذکره ما استفرحت به افنده اولی الالباب. اشکری الله بما ایدک علی امره و عرفک مطلع آسمانه الذی احتجب عنه العباد. طوبی للسان نطق بذکری و لقلب تزین بطراز حبّی و لوجه توّجه الی الله مالک الادیان قد قرء ثناؤک لدى العرش و قبلناه فضلاً من عندنا و اثبتناه فی الکتاب. غنّی یا امتی علی افنان دوحه عرفانی انه ینفعک فی کل عالم من عوالمی یشهد بذلک ربّک مرسل الأریاح.

۱ - لیلا خانم همشیره جناب بصر، شاعر و مبلغ شهیر^۱

این امه الهی نیز اختری بود تابان که در آسمان امر الهی درخشیدن آغاز کرد و سال های متمادی احبای الهی از خدمات پُر انوارش بهره فراوان بردند. این خانم در حدود سال ۱۲۸۰ هجری قمری در شهر رشت متولد شد و در سنین نوجوانی بود که سه نفر از چهار برادرانش یکی پس از دیگری، به وسیله جناب عندلیت موفق به ایمان امر الهی گردیدند. لذا الواح و آثار مبارکه در دسترس دختر جوان قرار گرفت و پس از مطالعه آن کتب نفیسه، به عظمت امر الهی پی بُرد و مجذوب جمال اقدس ابهی شد و مادرش ام کلثوم را که دختر یکی از علمای مشهور رشت بود، شیفته آئین اعظم نمود.

از آنجائی که خانواده آن ها دارای طبع شعر و از سرودن اشعار نغز بهره فراوان داشتند، لیلا خانم جوان در مدح معبود یکتایش اشعار عاشقانه می سرود و

^۱ - لیلا خانم بنا بر رسم خانواده های اعیان آن زمان، برای کسب سواد اعم از فارسی و عربی و غیره، معلم سرخانه داشته است.

ترجیع بندهایش توسط جناب عندلیب به حضور مبارک جمال ابهی رسید و در لوح مبارکی که به افتخار جناب عندلیب نازل شد و از خدمات برادرانش تجلیل فرمودند، به نام لیلا خانم نیز اشاره فرموده و خطاب به ایشان بیانات پُر عنایاتی نازل فرمودند که باعث افتخار آن شیفته امر الهی گردید.

در آن لوح مبارک که در الواح مبارکه ضمیمه کتاب اقدس به چاپ رسیده، پس از آن که از ایمان و ایقانش تمجید می فرمایند، اشاره به شعر (ترجیع بند) ایشان نموده می فرمایند:

”قر قرء ثنائک لدی العرش و قبلنا فضلنا من عندنا و اثبتنا فی الکتاب غنی یا امتی علی افنان دوحه عرفانی انه ینفعک فی کل عالم من عوالمی یشهد بذلک رب مرسل الریاح.“

در غائله سال ۱۳۰۰ قمری که نخبه احباء در طهران و سائر شهرستان ها گرفتار غُل و زنجیر گردیدند، برادران خدومش که در تبلیغ امر الهی شهرت فراوان داشتند گرفتار شدند و مدتی طولانی در زندان والی رشت محبوس بودند و آنچنان رنج کشیدند که برادر جوان، میرزا باقر، قوه بینائی خویش را در آن زندان تاریک از دست داد و پس از استخلاص از لسان مبارک جمال اقدس ابهی ملقب به بصّار گردید.

باری آن دختر جوان و مادر مهربان نیز از آن بلایا بهره و نصیبی داشتند و در محضر والی رشت و مجتهد شهر مورد موأخذه قرار گرفتند و پس از استخلاص برای کمک و رسیدگی به حال محبوسین، کمر همت گماشتند و مادر خدوم از فم مبارک جمالمقدم به لقب ام الاحیاب مفتخر گردید. پس از استخلاص زندانیان، لیلا خانم به عقد و ازدواج یکی از محبوسین، ملا یوسفعلی که شیدائی امر الهی بود، درآمد. این مرد مؤمن پدر و برادری داشت متعصب که پس از تصدیق به امر مبارک به تأدیب و تعزیرش پرداختند و به قتلش کمر بسته بودند که مادر مهربان، فرزند عزیزش را از چنگ آن ها با التماس و تضرع رهائی داد و ملا یوسفعلی شروع به قرائت قرآن نمود و بدینوسیله پدر و برادر را آرام

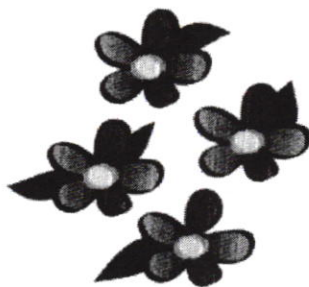
ساخت و بالاخره سبب ایمان و ایقان آن‌ها شد.

پس از چندی لیلا خانم به اتفاق شوهرش عازم عشق آباد شد و در مدینه عشق مصدر خدمات عالیّه گردید و فرزند دلبدش میرزا جلال را در ظل امر مبارک پرورش داد، به حدی که به حُسن اخلاق و تخلق به خوی رحمانی مشهور خاص و عام گردید. اما پس از چندی که شوهرش وفات یافت و میرزا جلال در روسیه به مقام شهادت نائل گردید، مصائب وارده را در کمال تسلیم و رضا تحمل نمود تا آن که بنا بر دعوت برادرزاده هایش فرزندان جناب بصرار، به ایران بازگشت و در بابل مازندران نزد آن‌ها ساکن شد و به خدمات عالیّه به تبلیغ امرالله و تعلیم و تربیت کودکان و تشکیل لجنه ترقی نسوان و پیشبرد معلومات اماء الرحمن سعی بلیغ مبذول داشت. بالاخره در سال ۱۳۰۹ شمسی در حالی که در حدود صد سال داشت و قائم به ذکر و ثنای جمال ابهی بود، به ملکوت الهی پرواز کرد.

اشعار نغز و زیبایش در دسترس می‌باشد که برخی از آن‌ها در تذکره شعرای قرن اول آمده است.

ادامه در صفحه ۶۳

در فرهنگ ایران باستان راجع به واژه فروردین نوشته شده:
 فَرَوَرٍ یا فَرَوَرَد از یک واژه فرس هخامنشی به ما رسیده است. این واژه در یک نام خاص در سنگنبشته بهستان (کتیبه بیستون) به جا مانده ...
 ادامه دارد



* "دخترم، گوستاو نام مردان نام‌آور و اسم پادشاهان سوئد است"

به یاد خواهر، سیمین دُخت ثابت (گره‌آ)

ارسالی مهوش ثابت ندیمی

تورانتو - کانادا

چندی پیش در یکی از مجله‌های بهائی، عکسی از متخبین جامعه بین‌المللی بهائی "بیت‌العدل اعظم" چاپ شده بود. در میان این متخبین دو چهره جدید بود، یکی جناب شهریار رضوی از نژاد ایرانی و دیگر گوستاو گره‌آ، از آمریکای جنوبی "کلمبیا". دیدن عکس و نام گوستاو (۱) (که شوهر خواهر عزیز من بود) مرا بر آن داشت که قسمتی از تاریخ معاصر امر را بر روی صفحه کاغذ بیاورم.

سیمین پنجمین فرزند از ۶ فرزند مرحومان سلیمان و محبوبه ثابت بود. در میان ما فرزندان، سیمین از همه زیباتر بود. قامتی رعنا و خوش‌هیكل، پوستی لطیف و زیبا چون گل یاس، موهای سیاه و چشمانی آبی و نافذ. او نه تنها زیبایی ظاهری داشت، بلکه از ایمان و هوش سرشاری نیز برخوردار بود. در سن نوجوانی کلاس‌های دکتر هلاکوئی و دکتر قدیمی را که واقعاً یک دانشگاه بهائی بود با موفقیت به اتمام رساند و همزمان در دانشگاه ملی به تحصیل در رشته ادبیات در زبان انگلیسی و فرانسه مشغول شد. یک سال قبل از فارغ‌التحصیلی، آن قدر که عشق و علاقه به خدمت و تبلیغ داشت، به بدترین کشور آفریقائی یعنی "چاد"، برای مهاجرت رفت. چه داستان‌ها که از مدّت اقامتش در چاد برای ما تعریف می‌کرد. در منزل خانمی بومی ساکن شد، که او را مادر آفریقائی خود می‌خواند. روزی به والدینش گفت آن پول‌هائی که شما برای مخارج من

می‌فرستادید، چون دیدم مامان آفریقائی‌ام به زیارت اماکن متبرکه موفق نشده و امکان مالی هم برای او نیست، اینست که خرج او کردم که به زیارت مقامات مقدسه نائل شود. به او گفتند: پس خودت چه کردی؟ این مخارج خودت بود. گفت می‌بینید که سالم و سرحال هستم.

یا در موردی دیگر، جوانی که می‌خواست ازدواج کند ولی پولی نداشت که حلقه‌ای بخرد، سیمین انگشتر اسم اعظم خود را بعنوان حلقه نامزدی به دست عروس نوجوان کرد.

پس از مراجعت به ایران و گرفتن ليسانس، بدون این که منتظر بماند که مراسم فارغ‌التحصیلی و گرفتن مدارک انجام شود، تصمیم به هجرت گرفت. او با معدل بسیار عالی از عهده امتحانات دانشگاه برآمد و به اخذ ليسانس نائل شد و به علت این که در مدت تحصیل شاگرد ممتاز بود و اخلاق و رفتار و صفاتش مایه اعجاب رؤسای دانشگاه بود، از طرف دبیرخانه دانشگاه و تنی چند از استادانش، به ایشان پیشنهاد شد که بورسی سه یا چهار ساله در اختیار او می‌گذارند و از بهترین دانشکده‌های آمریکا برای او پذیرش می‌گیرند که پس از اتمام تحصیلات به ایران برگشته و در همین دانشکده به سمت استادی مفتخر گردد. این پیشنهاد را با فامیل در میان گذاشت. همه خوشحال شدند و از او خواستند هرچه زودتر قبول کند، ولی او پس از تعمق و تفکر و مشاوره با استادان بهائی و دعا و مناجات‌های سحرگاهی، این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت از ادامه تحصیل خوشحالم، ولی بازگشت به ایران و طهران مطابق رضای الهی نیست، و به چنین شانسی که دیگران برایش سر و دست می‌شکستند وقتی نهاد. اساتید دانشگاه از این موضوع خیلی متعجب شدند و گفتند مگر برنامه شما چیست که این‌گونه جواب می‌دهید، شما علاوه بر هوش و ذکاوت فوق‌العاده، از لحاظ اخلاق و رفتار باید جوانان این کشور را استادی کنید. در جواب گفت: "من مرغ ملکوتیم نیم از عالم خاک." و هم‌چنین دو بار از طرف وزیر دربار شاهنشاهی، جناب امیراسدالله اعلم کتباً مورد تقدیر قرار گرفت.

هنوز موفق به اخذ مدرک تحصیلی خود نشده و خستگی تحصیلات عالی از تنش به در نرفته بود، خود را به لجنه ملی مهاجرت معرفی نموده و آمادگی خود را برای هجرت به هر نقطه از جهان اعلام داشت. آن هیئت چون اطلاع یافتند که ایشان اجازه تشریف و زیارت اعتبار مقدسه را دارد، به او پیشنهاد کردند که بهتر است این موضوع را با آن هیئت معصوم از خطا مطرح کند.

شبی که عازم زیارت بود، در حالی که سرماخوردگی و تب داشت، حاضر نشد که حتی یک روز هم سفر خود را به تأخیر اندازد. پس از آن که روح و روانش از زیارت اعتبار مقدسه سرشار شد، بیت‌العدل اعظم به او پیشنهاد نمودند که به ممالک امریکای جنوبی سفر کند و فرمودند در هر کشوری چندی بماند و هرکدام را که خدمت و تبلیغ را مطابق آمال و آرزویش یافت، مستقر شود، و بالاخره پیشنهاد فرمودند از طریق اروپا و پاناما به امریکای جنوبی وارد شود.

در انگلستان هم سر بر آستان ولی عزیز امر محبوبش نهاد و تأییدات غیبیه او را در راه بزرگی که در پیش گرفته، استمداد نمود. پس از چندی اقامت در فرانسه و آلمان، به دیدار فامیل و مهاجرین موفق شد و از آلمان تلگرافاً ورودش را به محفل ملی پاناما اطلاع داد. در حالی که پس از ۵ روز اقامت در مدرسه زمستانه آلمان، احباء یکجا از او خواستند که آلمان به چنین مهاجری احتیاج دارد، در همین نقطه رحل اقامت افکند، ولی او میدان وسیع‌تر و گوش شنواتری می‌خواست.

کشورهای امریکای جنوبی، زبان آن‌ها اسپانیولی است و او لیسانس زبان فرانسه و انگلیسی را داشت، ولی پس از دو هفته ورودش به کشور پاناما، چنان بر زبان اسپانیولی مسلط شد که در مجامع و دانشگاه‌ها به ایراد سخنرانی درباره امر محبوبش پرداخت. در کشور دیگری در یکی از دانشگاه‌های آن کشور، از رئیس دانشکده خواست که به او وقت بدهند که درباره این آئین

جدید با دانشجویان صحبت کند. ابتدا مخالفت کردند ولی بعداً متوجه شدند که دختر جوانی از راه دور آمده است که پیامی به آنها بدهد، موافقت کردند ولی گفتند فقط نیم‌ساعت به شما وقت می‌دهیم. ایشان هم با تشکر، برای دانشجویان به معرفی امر پرداختند. سیمین خیلی خوش صحبت بود و سخنی دلپذیر داشت. او یک‌ساعت صحبت کرد که با دست زدن متوالی دانشجویان مواجه شد (چون شب، خودش در رادیو محلی باز پخش برنامه را شنید). رئیس دانشکده نزد او آمده و گفت چه زود صحبت خود را تمام کردید. جواب داد شما به من نیم‌ساعت وقت داده بودید در حالی که من یک ساعت حرف زدم. رئیس دانشکده گفت، من گفتم، شما چرا گوش کردید.

در کشور پرو عکس او را بعد از یک مصاحبه و ملاقات در روزنامه محلی (۲) چاپ کردند و زیر عکس نوشته بود:

”سیمین ثابت از یک کشور قدیمی مثل کشور ما می‌آید و برای ما آئین و تعالیمی آورده که مثل خودش جوان و زیباست.“

بالاخره پس از اقامت و خدمت در چند کشور آمریکای جنوبی و به اصرار والدین که البته برای آنها مشکل بود که دختر جوانشان هر از گاهی در مملکتی غریب و دور از وطن باشد، و می‌دانید که آرزوی هر پدر و مادر، به سر و سامان رسیدن فرزندش می‌باشد و پدرم در نامه‌ای به او نوشت، ”کبوتر زیبای من، برای خود لانه و کاشانه‌ای بساز و در آن ساکن شو“، کشور کلمبیا را برای اقامت خود انتخاب کرد.

در شهر کالی کلمبیا جوانی بود مسیحی کاتولیک که علاقه شدیدی داشت که کشیش بشود ولی چون عشق به تحصیل و کسب علم فیزیک داشت، تصمیم گرفت ابتدا این رشته را تحصیل کند، سپس به شغل مورد علاقه خود مشغول شود. اسم او گوستاو گره‌آ بود.

در آن زمان در کشور ایران، جناب روحی ارباب منشی محفل ملی بودند، روحشان شاد که تمام وقت به این خدمت مشغول بودند و بالاخره سر

خانم طاهره غفاری، مهاجر تاکر^۱ نور

به قلم دخترش، پروین دخت مهاجر جاسبی (بیداردل)

ارسالی جناب پرویز مهاجر جاسبی

حدود دوازده سال قبل از انقلاب، خانم طاهره غفاری به تاکر مهاجرت کرد. در این مدت خاطرات زیادی از تاکر و مدت مهاجرت خود داشت. در آن زمان، جاده تاکر بسیار بد و خراب بود. می‌شود گفت جاده‌ای نداشت. باید با جیپ یا وانت به آنجا رفت و آمد کرد. گاهی یک روز تمام در راه بود، یعنی از جاده اصلی مازندران از اتوبوس استفاده می‌شد، بعد باید ساعت‌ها وسط بیابان بماند تا شاید ماشینی او را به تاکر ببرد، بعد هم چون روی رودخانه پُل نبود، بایستی مسافرها پیاده از رودخانه رد شوند و آن طرف دوباره سوار شوند. خلاصه مشکلات رفت و آمد بسیار بود؛ همان‌طور مشکلات مردم ده، زیرا طاهره خانم را، چون بهائی بود و در بیت مبارک زندگی می‌کرد، دوست نداشتند. حتی از حمام ده اجازه استفاده نداشت و یا می‌بایست خمیر نان خودش را، خود درست کند، با وجود این‌ها، او دوام آورد.

اول این که هرچند مدتی به طهران می‌آمد و از فامیل لباس دست دوم و از دکترهای بهائی دارو، مثل داروهای سرماخوردگی، سردرد، اسهال، پادرد، سینه درد و ... جمع می‌کرد؛ گاهی دو تا سه کارتون برای آن‌ها می‌برد، ولی تقسیم این‌ها بین مردم خیلی با احتیاط بود، یعنی کسی که دارو یا لباس گرفته، نمی‌دانست کس دیگری هم از طاهره خانم چیزی دریافت کرده؛ تماماً پنهانی تقسیم می‌شد.

^۱ - روستای بیلاقی نور، کاخ بیلاقی حضرت بهاء‌الله در آن قرار داشت که بوسیله جمهوری

اسلامی ویرانه شد.

بدین وسیله دوستی مخفی بین اهالی و طاهره خانم برقرار شد.

طاهره خانم ایمانی بسیار قوی داشت، بعد از مدتی طولانی معجزه‌ای اتفاق افتاد

طاهره خانم تعریف می‌کرد، یک شب، نیمه‌های شب در بیت را به شدت کوبیدند. با صدای آن از خواب بیدار شدم، دیدم چند نفر از اهالی ده می‌خواهند که من با آن‌ها برای دیدن خانمی که در حال زایمان است بروم. آن‌ها می‌گفتند که چون من سید هستم و از کار دوا و درمان سرم می‌شود، باید به آن‌ها کمک کنم. با خود گفتم اگر بروم و اتفاق بدی بیافتد، من باید جواب‌گوی آن‌ها باشم و اگر نروم دیگر جای من در این جا نیست و باید به طهران برگردم.

به آن‌ها گفتم من دکتر نیستم، ولی می‌آیم! وقتی وارد خانه شدم، متوجه شدم که وضع خیلی ناجور است، زیرا مادر از شدت درد بی حال شده و قدرت زیادی ندارد و از همه بدتر، بچه با پا می‌آید. وقتی مرا دیدند، همه به کنار رفتند و در این جا بود که دیدم، تمام بدن بچه به جز سر او بیرون آمد. پیش خود فکر کردم، جان یکی از آن‌ها و شاید هردو در خطر است و در دل گفتم: "یا حضرت بهاء‌الله، من در راه تو به این جا آمده‌ام و حضرت عبدالبهاء در خوابی که چند وقت پیش در بیت تو دیدم، به من فرمودند تو محفوظی، حال خودت کمکی کن!" (البته داستان طولانی است و همه می‌دانند در این چنین موقعیت چه خطراتی وجود دارد.) در این موقع دستم را روی شکم خانم گذاشتم و به او گفتم: نگران نباش، خدا کمک می‌کند، من هم هستم، ولی تو خودت هم باید کمک کنی. در این موقع، کودک سالم به دنیا آمد. از آن به بعد، طاهره خانم احترام مخصوصی بین مردم ده پیدا کرد. هر وقت کاری داشت، کمک بود، هر وقت حمام می‌رفت، سعی می‌کردند در منزل برای او آب گرم کنند و بیاورند و تعداد زیادی بچه به کمک طاهره خانم به دنیا آمد و دوست نزدیک مامای ده

گردید.

طاهره خانم زن بسیار شجاعی بود

کسانی که بیت مبارک تاکر را زیارت کرده‌اند، می‌دانند که قصر تقریباً جدا از ده قرار دارد؛ یعنی ده طرف راست جاده و بیت مبارک طرف چپ رو به کوه و جنگل می‌باشد و فاصله کوه و بیت مبارک رودخانه است. معمولاً هوا که تاریک می‌شود، رفت و آمد نیست. حیوانات وحشی برای آب خوردن به این رودخانه می‌آیند. طاهره خانم می‌گفت: "هرچند وقت یک بار، این حیوانات (گرگ، روباه، خرس و ...) تا پشت درِ اطاقم به ملاقات من می‌آیند و گاهی ساعتی روی پله‌ها استراحت می‌کنند." گفتم: "شما ترس ندارید، چون تنها در این قصر بزرگ زندگی می‌کنید؟" نگاهی عمیق به من کردند و گفتند: "ترس از چی؟ حضرت عبدالبهاء خودشان به من فرمودند، تو محفوظی!"

خوابی که در بیت مبارک حضرت بهاء‌الله در تاکر دیده بودند، حضرت عبدالبهاء به طاهره خانم فرموده بودند: "نگران نباش، تو محفوظی!"

ادامه دارد

نقل از صفحه ۷۱

میز دفتر محفل در اثر سکت قلبی، روح پاکشان به ملکوت اعلی پرواز نمود. پسر ایشان جناب فرزام ارباب در آن موقع در آمریکا مشغول تحصیل بودند که پس از موفقیت و پایان تحصیلات تصمیم به هجرت گرفتند و ایشان کشور کلمبیا را انتخاب کردند و در دانشگاه مشغول تدریس شدند. یکی از شاگردان ایشان گوستاو کُره‌آ بود، که پس از معاشرت و صحبت با استاد بزرگوارش عشق به حضرت بهاء‌الله در قلب او جای گرفت.

ادامه دارد



مشهدی عباس

خدمت گزار باوفای شهید مجید

دکتر سلیمان برجیس در کاشان

جناب دکتر منصور برجیس

او را عباس ابوزیدآبادی هم می‌گفتند که قریه‌ایست در ۳۰ کیلومتری شهر کاشان. به ندرت ممکن بود که مشهدی عباس یا مشتی عباس که مسلمان متعهدی هم بود، دور از هرگونه خرافات و تعصب، نمازش قضا شود یا فراموش گردد. او مهتر باوفای دکتر برجیس بود و به دکتر برجیس عشق می‌ورزید!

در زمان قدیم که اتومبیل وجود نداشت، دکتر برجیس برای عیادت یا ویزیت بیمارهای انبوهش که زمین‌گیر بودند، سوار بر اسب، کوچه پس کوچه‌های کاشان را می‌پیمود. مشتی عباس با یک اشاره دکتر برجیس، اسب را زین نموده و حاضر و آماده می‌نمود و این مشتی عباس بود که همیشه پیاده، پشت سر دکتر برجیس راه می‌پیمود و از چهار طرف مواظب بود که مبدا خدای نکرده فردی سخراف یا متعصب، صدمه به ایشان وارد سازد.

مشتی عباس بسیار تنومند و خوش هیكل و فوق‌العاده فعال بود. چشم‌های مشکی و پُرنفوذ داشت. هرکس از هر طبقه که بود از او حساب می‌برد. البته دکتر برجیس همیشه ایام بسیار مورد احترام و توجه کلیه مردمان اصیل کاشان بود، ولی متأسفانه بسیاری از اوقات از شهر مذهبی قُم که در ۹۰ کیلومتری کاشان قرار دارد، افرادی متعصب و بی‌سواد در لباس روحانیت، مأمور می‌شدند که به کاشان بیایند، برای فتنه و فساد بخصوص احبای کاشانی که عده آن‌ها بسیار زیاد بود و هر روز هم به شمار احباء افزوده می‌شد. چه که این افراد

فتنه‌جو، مردمان ساده و ناآگاه کاشان را بر روی منبرها سخت تحریک می‌نمودند و آرامش شهر کاشان را به خطر می‌انداختند و جای بیشتر تأسف آن است که گاهی هم قوای قضائیه و رؤسای شهربانی و شهرداری و غیره با این افراد فتنه‌جو همکاری و کمک می‌کردند!! دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!

چه که این دکتر برجیس فوق‌العاده فعال و شجاع، که از هیچ کس و هیچ قدرتی واهمه نداشت و اهمیت هم نمی‌داد که گاهی اوقات برای عیادت بیمارانش به تنهایی، با اسب یا اگر محل نزدیک بود، پیاده می‌رفت، متأسفانه اغلب سخت مورد تعرض افراد شرور و متعصب قرار می‌گرفت، بخصوص اطفال معصوم و تحریک شده، با پرتاب سنگ و غیره، دکتر برجیس را مضروب می‌نمودند و مشاهده می‌کردیم که با سر و صورت خونین به مطب یا خانه مراجعت نموده‌اند!! آری، این‌گونه تعصب‌هاست که به فرموده حضرت بهاء‌الله هادم بنیان انسانی است.

ولی البته همیشه ایام، مشتی عباس، این خدمتگزار باوفا بود که هر جا که می‌رفت، دکتر برجیس را همراهی می‌کرد و با حضور او احدی جرأت نمی‌کرد که صدمه به ایشان برسد و البته هرکسی که این جسارت را می‌کرد، به اصطلاح مشتی عباس دمار از روزگارش در می‌آورد!!

مشتی عباس در محوطه بزرگ مطب دکتر برجیس تقریباً روبروی در ورودی خانه، اطاق مخصوصی برای زندگی خودش داشت و او از چهار جهت مواظب انبوه افرادی که از گوشه و کنار و حتی دهات اطراف و بیماران و غیره آمد و رفت داشتند بود. او گوئی که ۲۴ ساعت شبانه‌روز خواب به چشمانش راه ندارد ...

او عاشق چای قند پهلوی بود! او سماور بزرگ و مخصوصی داشت که ۲۴ ساعته می‌جوشید و اغلب از سر شب تا صبح به تدریج چای قند پهلوی صرف می‌کرد و اگر شخصی یا دوستی به دیدنش می‌رفت، با چای تازه قند پهلوی و شیرینی‌های کوچک و خوشمزه کاشان پذیرائی می‌شد.

صبحانه مشتی عباس بسیار جالب بود. او هر روز صبح از نانوائی سنگی که نزدیکی‌های منزل بود، یک نان بزرگ به اندازه قد یک آدم و آن هم خشخاشی تازه، همراه با یک ظرف بزرگ ارده شیره، یک جا همه را صرف می‌کرد! اما بیشتر ناهار خوراک مشتی عباس، خوراک سنتی او، دیزی با نخود و لوبیا و با گوشت‌های تازه و چربی فراوان بود که بوی خوش آن بسیار مطبوع بود. او معمولاً این دیزی بزرگ را مدت ۱۲ تا ۲۴ ساعت در کنار آتش نانوائی قرار می‌داد تا بجوشد!!

مشتی عباس در عمر دراز خودش هرگز مریض نشد، فقط گاهی که به اصطلاح زکام یا دچار سرماخوردگی می‌شد، با نوشیدن آب فراوان و سوپ رقیق، زود خوب می‌شد. او هرگز در عمرش هیچ‌گونه دارو و حتی از قرص‌های مسکن هم استفاده نکرد!

یاد دارم که طفل بودم، شبی از جانب عده‌ای از اوباش و متعصب، خانه مسکونی ما سنگ باران شد که بسیاری از لوازم و شیشه‌های منزل خرد و شکسته شد. منزل مسکونی ما چسبیده بود به مطب ابوی، دکتر برجیس. مشتی عباس که متوجه این جریان شد به بالای بام رفت و همان شب هم آنجا خوابید و به همه جا و همسایه‌ها سر زد و اغلب با صدای بلند و تندی اعلان کرد: وای بر کسی یا افرادی که اگر شناخته شوند ... دیگر خونش با خودش است!! که البته بعداً احدی جرأت نکرد که سنگ پرانی کند و یا مزاحم ما شود!!

مشتی عباس بسیار باذوق و بذله گو بود. او عاشق موسیقی بود. او موقع استراحت بیشتر اوقات، با سُرنا یا ستور مخصوصی که داشت ما را و یا میهمانان خودش را با آوازهای خوش سرگرم می‌نمود. او در سرتاسر کاشان و اطراف معروف بود و او را می‌شناختند.

این مشتی عباس به شیطان و یا جنّ یا اجنّه عقیده مخصوصی داشت و معتقد بود که بارها اجنّه و شیطان را، به تنهایی در حمام‌های قدیمی و یا در ساختمان‌ها و خرابه‌های قدیمی به چشم مشاهده نموده است و آن‌ها را لعنت

کرده است!!

باری، دکتر برجیس دلیر و بی‌باک در مورد این امر عظیم بی‌نهایت فعال بود و همیشه ایام احبای کاشان و یا اطراف کاشان و دهات و روستاهای اطراف کاشان که مورد ستم و آزار متعصبین قرار می‌گرفتند، به دکتر برجیس رجوع می‌کردند و او با نفوذی که بر همه رؤسا و شهربانی و شهرداری و غیره داشت، چه که در آن ایام همه محتاج او بودند، تا حدّ امکان از این فتنه‌ها جلوگیری می‌کرد و متمردان را به جای خود می‌نشانده.

دکتر برجیس در مطب پُر رونقش که همیشه پُر از بیماران مختلفه بود، از احدی درخواست پول و یا ویزیت نمی‌کرد. اگر متوجه بود که بیمارش درمانده و فقیر است، که همیشه هم همین گونه بود، به قول روزنامه‌های آن زمان، دکتر برجیس همیشه از جیب پُر فوتش بدون آن که کسی موجه شود، پول نقد و دارو می‌داد.

عکس مبارک حضرت عبدالبهاء همیشه در روبروی در ورودی داخل مطب دکتر برجیس و بالای سر ایشان نصب شده بود. معلوم است که افراد معروف و بلندپایه کاشان، از رؤسا و روحانیون و بازاریان و غیره برای معالجه حضور می‌یافتند و متوجه شمایل حضرت عبدالبهاء و جذابیت آن می‌شدند و باب مذاکره مفتوح بود و خوشبختانه عدّه زیادی هم از شهر کاشان از هر طبقه و طایفه که در جستجوی حقیقت بودند، ایمان می‌آوردند.

برای نمونه یکی از خانواده‌های معروف روحانیون کاشان، جناب حسام نقبائی بودند که از خانواده بسیار خوش‌نام و اهل علم و دانش بودند. جناب نقبائی پس از ایمان، بیش از ده جلد کتاب‌های مختلفه در مورد این امر اعظم تألیف کرده است که در اغلب کتابخانه‌های منازل احبا موجود است و چقدر جالب خواهد بود که بعداً همه مجدداً به چاپ برسد.

اولین کتاب بسیار جالب او، طاهره قره‌العین است که با حوصله و بررسی دقیق، تقریباً کلیه اشعار جناب طاهره و زندگی پُر ماجرای طاهره را به

بهترین وجهی به رشته تحریر درآورده است.

حضور دکتر برجیس در هر جا باعث شادی و شگون بود، چه که او فردی بود فوق‌العاده مهربان و خوش مشرب و خوش سخن. او به موسیقی نیز بسیار علاقه داشت و سازِ تار را بسیار دوست داشت که اغلب می‌نواخت.

اغلب کمیسیون‌های امری و جلسات مخصوص محفل روحانی کاشان به گونه‌ای مرتب، تقریباً هفته‌ای یک بار در منزل ایشان تشکیل می‌شد که در ۲ عکس تقدیم شده، ملاحظه می‌فرمائید. محفل که تمام می‌شد نوبت شام که بسیار مفصل بود، می‌رسید.

سفره رنگین در روی زمین پهن می‌شد و اعضاء محفل که واقعاً همه از نخبه‌گان امر بودند، هر کدام هنری سرشار داشتند. جناب عباس اکرمی که قدی بلند و مردانه داشتند و صدا و آوازی بسیار خوش داشت، حالا در وهله اول ملاحظه فرمائید که دور تا دور سفره، کاسه‌های متعدد ماست که معمولاً از دهات و قمصر کاشان و مازگان با بوی خوش نعنا و کنگر آورده شده بود، حالا جناب عباس اکرمی یک کاسه ماست را به دست می‌گرفت و با آواز خوش ابتدا به دور سفره می‌چرخید و این اشعار بسیار خوش و مردم‌پسند را، چیزی که بنده هنوز از جوانی به یاد دارم، چنین بود:

ماست ... ماست ... ماست ... کنگر ماست ... به خوش ماسی این ماس ... نخوردم ماست ... به فیروزه و الماس ... به یعقوب و به الیاس ... که من ماست ... به این خوش ماسی این ماست ... نخوردم من ماست ... الی آخر!!

در خاتمه داستان بسیار مهیج و تعجب‌آور شهادت دکتر برجیس در کاشان را که گویا چنین مقدر بوده است. از جمله این که جناب دکتر برجیس ۵ سال قبل از شهادت، عیناً جریانات شهادت را بخواب دیدند که ساعت ۳ بعد از نصف شب بود که با وحشت از خواب پریده و همان آن، آن را یادداشت نمودند ... در آخر مرقوم فرموده‌اند که: تا عاقبت چه باشد!؟

در اردیبهشت ماه در سال ۱۹۵۷ میلادی که والده به اتفاق اخوی، دکتر

هوشنگ برجیس در ارض اقدس به زیارت حضرت ولی عزیز امرالله مشرف بودند (یعنی چند ماه قبل از صعود مبارک)، با حضور حضرت روحیه خانم. حضرت روحیه خانم به والده فرمودند لطفاً شرح شهادت دکتر برجیس را بفرمائید که اخوی دکتر هوشنگ به تفصیل بیان داشتند و بعد کپی خواب را که داشتند، تقدیم حضور حضرت ولی امرالله نمودند.

بعد حضرت ولی امرالله فرمودند آیا عکس‌هایی هم از دکتر برجیس در اختیار دارید؟ و فوراً ۲ قطعه عکس تقدیم حضور مبارک نمودند که یکی قبل از شهادت و دیگری عکس شهادت دکتر برجیس بود و فرمودند: این خواب دکتر برجیس از رؤیاهای صادقانه است!!

روز بعد که همه زائرین در خدمت حضرت ولی عزیز امرالله بودند، اولین بیانات حضرت ولی امرالله این بود که فرمودند:

”من دیروز ۲ قطعه عکس دکتر برجیس را در قصر بهجی در اطاق مخصوص شهدا به دست خودم نصب نمودم که تا ابد آن‌جا باشد و زائرین جهان متوجه شوند که چه شخصیت بزرگواری (دکتر برجیس) جان شیرین خود را که از قوم بنی‌اسرائیل است، در کاشان برای محبت و وحدت عالم انسانی فدا نموده است.“

انشاءالله در آینده که فرصتی باشد، به اختصار شرح شهادت دکتر برجیس را در کاشان، همراه با کپی خط آن بزرگوار که عیناً به خواب دیده بودند، تقدیم خواهد شد.





مرقد مطہر حضرت شوقی ربانی و آلہ امرائے درلندن۔ انگلستان

PAYAM-E-BADI

VOLUME 30
NO'S: 353 – 354 - 355

October - November - December
2012

حضرت امة البهار، روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا دربارهٔ علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هر چه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده اند:

"... نوشتن و نشر کتب و آثار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود در این سبیل هر چه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند...

چنانکه در حساب هندوستان ملاحظه کنید در یک سال هزار لیسه برای نشریات مرحمت فرمودند..."

پیام بدیع

سال سی ام
سال ۱۶۹ بدیع
۱۳۹۱ شمسی
۲۰۱۲ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک نامه ها

پیشنهادات

PAYAM-E BADI
P.O. Box 3207
Quartz Hill, CA
93586
U.S.A

قابل توجه

حق اشتراک سالانه امریکا ۳۵ دلار امریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار امریکایی ابتدای هر سال میلادی اشتراک تجدید می گردد.
تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید.

MR Soheil Roshan Zamir
1432 173 RD SW
Lynwood WA 98037
U.S.A
soheilrz@yahoo.com

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi
